

جنبش‌های رهائی بخش ملی
در عصر ما
و
مسئله انتخاب راه رشد



سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

• جنبش‌های رهائی‌بخش ملی در عصر ما و مسأله انتخاب راه‌رشد
• چاپ اول آبان ۱۳۶۱ - تهران
• تیراژ ۸۰۰۰
• از انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)



پیشگفتار

انقلاب شکوهمند ضدامیرالیستی و مردمی میهن ما جزئی تفکیکناپذیر از روند جهانی انقلاب و حلقه‌های بسیار حساس و موثر در زنجیره همپیوسته جنبش‌های رهایی‌بخش ملی است. شناخت عمیق و درست مسایل انقلاب ایران و دفاع پیگیر، مسئولانه و صادقانه از این دستاورد پرشکوه رزم خونین توده‌های ستم‌دیده میهن‌مان، قبل از هر چیز در گروه شناخت مشخصات بنیانی دوران معاصر و قوانین تکامل انقلاب در این دوران است. شناخت درست مقام و موقعیت جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و مضمون اساسی این جنبش‌ها، در شرایطی که تضاد اساسی میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری هر روز دامنه و ژرفای بیشتری می‌یابد و بطور گسترده‌تری همه روندهای انقلابی را سمت می‌دهد، بطور بلاواسطه مبنای شناخت جنبش‌های ملی در هر کشور خاص و از جمله مبنای شناخت مسایل انقلاب ایران است.

آموزش‌های بی‌پایه و بکلی نادرست مائوئیستی، تروتسکیستی و آنارشستی درباره تحولات انقلابی دوران ما و از جمله درباره مضمون و محتوای جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و قوانین ناظر بر تکامل این جنبش‌ها، همچون ستون پنجم دیگری است که در بسا موارد کاری‌ترین ضربات را بر انقلاب وارد می‌کند.

نقش بسیار مخرب این ستون در همه محاسبات امپریالیسم جهانی بسیرکردگی امپریالیسم آمریکا جایی ویژه برجسته دارد. در واقع اثر سمومی همچون "سوسیال‌امپریالیسم"، "دوا بر قدرت"، "سه جهان"، "رویز یونیسفم خروش‌جفی" و غیره در مغز نیروهای انقلابی و منحرف شدن آنها از این طریق هرگز برای امپریالیسم فایده‌ای کمتر از به پرواز در آوردن "ب ۵۲" و فرو ریختن بمب‌های ناپالم بر سر خلق‌های محروم ندارد.

هنگامیکه آموزش‌های مائوئیستی، تروتسکیستی و آنارشستی بتوانند هزاران جوان "مجاهد" و "مبارز" را علیرغم نیت آنها درست همچون سپاه

ضربتی امپریالیسم در کوچه و خیابان و کوه و بیابان به جان انقلاب و نیروهای انقلابی بیاورند، دیگر چه دلیلی دارد که امپریالیسم جهانی و متحدین آن نیز صدور و اشاعه این آموزش‌های مسموم کننده را بسان هجومی مستقیم و خونین به انقلاب تلقی نکنند و نقش استراتژیک برای اشاعه این مسموم قایل نشوند؟

در این سه ساله پس از پیروزی انقلاب بزرگ بهمن ماه کشتاری که مائوئیسم، آنارشسیسم و تروتسکیسم از نیروهای انقلابی کرده است چندان کمتر از کشتار جنگ تحمیلی آمریکایی - صدامی نیست . عوامل و مهره‌های آمریکایی همچون قطب‌زاده‌ها، یزدی‌ها، بنی‌صدرها، امیران‌نظام‌ها و غیره در تلاش برای صعود از نردبان قدرت و محروم کردن انقلاب از حمایت دوستان و متحدین داخلی و خارجی و سرانجام مسخ آن به سود امپریالیسم آمریکا بیش از همه از آموزش‌های مائوئیستی سود بردند . بسیاری از اشتباهات، توهمات و دیرجندی‌های بخش مهمی از مسئولین جمهوری اسلامی ایران، که به نوبه خود آسیب‌های جدی بر انقلاب وارد آورده است، در نتیجه القات و تبلیغات مائوئیست‌های درون و برون حاکمیت بوده است .

همه این مسایل نشان می‌دهند که مبارزه علیه اندیشه‌های انحرافی و ضدانقلابی مائوئیستی، تروتسکیستی و آنارشستی در شرایط انقلاب ایران به مبارزه‌ای بسیار حیاتی و مبرم که بطور جدی با بقا و پیشرفت انقلاب مرتبط است، مبدل گشته است . مبارزه موثر با القات، تبلیغات و کلا "نگرش‌های مخرب مائوئیستی و امثالهم و کوشش در راه غلبه بر ناآگاهی‌ها، ندانم‌کاری‌ها و اشتباهات بس زینباربرخی از نیروهای انقلابی تنها و تنها بر پایه اشاعه‌شناختی درست از مسایل انقلاب بر بستر شرایط و تجارب عینی ممکن است .

واقعیت نشان می‌دهد که اندیشه‌های انحرافی با هر شکست، قالبی نو و زیرکانه‌تر برای ابقای خویش می‌جویند. از همین رو بدون اینکه اشکال عمده و شناخته شده این نگرش‌ها را از زیر ضرب خارج کنیم همواره باید تازه‌ترین قالب‌ها و شگردهای اندیشه‌های انحرافی و ضد انقلابی را بسرعت تشخیص دهیم و بیدرنگ مردم و نیروهای انقلابی را نسبت به آنها آگاه سازیم . دیالکتیک این پیگار چنان است که هر دم نبرد، اشکال پیچیده‌تر و ظریف‌تر می‌یابد، تا آنجا که اندیشه‌ها و گرایش‌های انحرافی حتی در قالب‌هایی بکلی مغایر با محتوای خویش به میدان می‌آیند .

از همین رو نبرد ما نیز باید هر دم دقت و دامنه بیشتری بیابد . در راستای این مبارزه بررسی مکرر و مستمر بنیان اندیشه‌ها و آموزش‌های انحرافی مائوئیستی و امثال آن و توضیح علمی مسایل اساسی دوران معاصر و قوانین و مختصات تکامل روند انقلابی در این دوران نقش درجه اول دارد . تنها این پایه است که مسایل انقلاب ایران بدرستی شناخته می‌شوند و اندیشه انحرافی درهم می‌شکنند .



در میان انواع انحرافها و آموزشهای فلاکت باری که مائوئیسم اشاعه داد، شبهتئوریهای مائوئیستی مربوط به جنبشهای رهاییبخش به ازای ضایعات سنگینی که درعمل به بار آورد، جای ویژه‌ای دارد. از آستانه دهه ۱۹۶۰ و بویژه همزمان با انقلاب فرهنگی مائو در چین، مائوئیست‌ها کوشیدند تا نقطه‌نظرهای خود را در باره جنبشهای رهاییبخش و راه انقلاب در کشورهای رها شده از بند استعمار و چگونگی گذار به سوسیالیسم در این کشورها، به نیروها و کشورهای مترقی و انقلابی القا کنند.

این نظرات که بر پایه تحریف مضمون دوران معاصر و قانونمندیهای تکامل انقلاب در این دوران شکل گرفتند از جایگاه جنبش رهایی ملی در پیرویه انقلاب جهانی و ویژگیهای تکامل آن تصویری مغایر با واقعیت و انحرافی ارائه می‌دادند. و در نهایت با جایگزین کردن دهقانان به جای طبقه کارگر و سپردن نقش و رسالت انقلابی او به رعیت‌ها و خرده‌بورژوازی روستایی، همه قانونمندی‌ها و آموزشهای مارکسیسم-لنینیسم را نفی می‌کردند. مائو در این زمینه می‌گوید "نظام سیاسی دمکراسی نوین اساساً" در حکومت دهقانی متجلی می‌گردد"^۱. نسخه ماورای انقلابی مائوئیسم درباره دیکتاتوری پرولتاریا، برای کشورهایی که بطور کلی فاقد پرولتاریا بودند، یا پرولتاریا تازه در عرصه مناسبات اجتماعی آنها جوانه می‌زد، و برای انقلاب سوسیالیستی در زمانی که حتی شرایط کم‌رنگ عینی و ذهنی برای آن وجود نداشت، در آغاز با پرشورترین و بی‌پرورترین جمله‌پردازی‌های شبه انقلابی رنگ‌آمیزی شده بود. این افسون به‌اصطلاح تئوریک که با تردستی از پیروزی عظیم انقلاب چین برای خود اعتبار می‌ساخت، می‌توانست در غیاب آزمون عملی تا چندی تاثیراتی بر نیروهای انقلابی کم‌تجربه

در کشورهای زیرسلطه که ناشکیبا در آرزوی چیرگی هرچه سریعتر بر عقب ماندگی
زمن و عمیق میهن خود بودند بگذارد و در مواردی برخی از آنها را
پشوراند و جذب کند.

مائوئیست‌ها در سال ۱۹۶۰ مدعی شدند که تئوری دور زدن مرحله
سرمایه‌داری برای کشورهای رشد یابنده‌ای که استقلال خود را بدست
می‌آوردند، بی‌پایه است و "راه رشد غیر سرمایه‌داری" حرف پوچی است.
آنها بطور گسترده دست به تبلیغ زدند که "این تئوری‌های انحرافی، فقط
مصوبات حزب کمونیست شوروی و احزاب طرفدار مشی آن است و ربطی به
مارکسیسم-لنینیسم ندارد."

مائوئیست‌ها عنوان کردند که "مرکزیت مبارزه انقلابی در جهان به
جنبش‌های رهایی‌بخش ملی منتقل شده" و "تضاد عمده در این دوره، تضاد
میان خلق‌های زیر ستم و امپریالیسم جهانی است" و "دیگر تضادهای جهان
از منشور این تضاد عمده می‌گذرد."

مائوئیسم در آن هنگام هنوز آشکارا تا حد نفی سوسیالیسم واقعا "موجود
سقوط نکرده بود، اما در این برداشت از بنیاد کج، تمام ابزار و مصالح مورد
نیاز این دعوی وجودداشت. نخستین ثمره این برداشت مائوئیستی از
جنبش‌های رهایی‌بخش ملی انکار صریح خصلت اساسی دوران تاریخی جاری،
یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی بود.
ویژگی دوران حاضر این است که مضمون اصلی و جهت و محتوی اصلی آن را
نیروهای سوسیالیستی تعیین می‌کنند. در مرکز تحولات انقلابی دوران ما
طبقه کارگر جهانی و دستاورد بزرگ مبارزات آن، سیستم جهانی سوسیالیستی
قرار گرفته است و همین نیرو در معیت جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، "فتر
اصلی پیشرفت" تاریخ را تشکیل می‌دهند. لنین در توضیح اسلوب علمی
مارکس بر آن بود که شناخت جامع و اساسی "هر روند و پدیده عمده در سطح
ملی و بین‌المللی" از معبر شناخت دوران تاریخی مربوطه می‌گذرد. در پرتو
این اصل باید "نخست این مطلب درک شود که جنبش کدام طبقه، فتر اصلی
پیشرفت محتمل را در این اوضاع مشخص تشکیل می‌دهد."^۱

اگر قرار باشد به جای طبقه کارگر جهانی و دستاورد سترگ پیروزی‌های آن
سیستم جهانی سوسیالیستی، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در "مرکزیت مبارزه
انقلابی جهان" قرار گرفته باشند، اگر قرار باشد "فتر اصلی پیشرفت در
اوضاع مشخص" کنونی نیروهای انقلابی غیر پرولتاری غیر اکثریت قاطع
جنبش‌های رهایی‌بخش از آنان نیرو می‌گیرد، باشد، در آن صورت این باور
که "خصلت عصر ما انتقالی بودن آن است که محور آن پیگار بین دو نظام
مخالف است" به خودی خود نقش بر آب می‌شود. مخدوش کردن محتوای
تحولات انقلابی دوران معاصر و مشخصات اساسی این دوران، اولین گام
بلند در راه مخدوش نشان دادن انقلاب جهانی و حاشای سوسیالیسم واقعا



موجود، بمثابة نوک زوبین آن است.

برداشت مائوئیستی از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و مشخصه‌های دوران تاریخی کنونی واقعیت را واژگونه می‌کند. این برداشت، امکان پیروزی قطعی جنبش‌های آزادی‌بخش را در شرایط نوینی که حضور فعال سیستم نیرومند سوسیالیستی در جهان پدید آورده نمی‌بیند، بلکه نقش سیستم جهانی سوسیالیستی و پرولتاریای بین‌المللی را تحت‌الشعاع نقش جنبش‌های رهایی‌بخش تا مرز نزدیک به هیچ کوچک می‌کند. اصولاً "امکان پیروزی جنبش رهایی‌بخش ملی، یکی از دستاوردهای بزرگ عصر انقلابی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در گستره بین‌المللی است. لنین با چنین درکی بود که در طلوع پیروزی اکثر که همان دروازه دوران نوین است، هرگونه دورنمایی را برای جنبش رهایی‌بخش ملی فقط و فقط بشرط پشتیبانی پرولتاریای بین‌المللی و تنها "در پیوند مستقیم با مبارزه انقلابی جمهوری شوروی علیه امپریالیسم بین‌المللی" قابل‌صور دانست.^۱

پندار مائوئیستی در مورد جنبش‌های رهایی‌بخش ملی که دهه ۶۰ جولانگاه پرهیاهوی آن بود، با تحریف نقش واقعی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و گستره اثرات آنها در این برهه از تاریخ و با کنمان نقش تعیین‌کننده طبقه کارگر جهانی و سیستم جهانی سوسیالیستی در روند انقلاب جهانی بر آن بود تا جای پرولتاریا را در عرصه جهانی به دمکرات‌های انقلابی و بویژه دهقانان بسپارد.

اغراق مائوئیست‌ها در مورد نقش جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در سیر تحولات انقلابی جهان به هیچ وجه مبتنی بر درک امکان‌ناوین حاصل‌آمده از پیروزی انقلاب اکثر نبود. مائوئیست‌ها در راستای انحطاط فکری خویش این امکان‌ات‌ست‌رگ را صریحاً انکار کردند. مائوئیست‌ها در راستای انحطاط خویش سرانجام تداوم پیروزی انقلاب اکثر را نفی کردند و مضمون اساسی عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را نفی نمودند و عصر نوین را همان عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری اعلام کردند.

تحریف و نفی مشخصات اساسی دوران معاصر، امکان‌اتی که در این دوران در اختیار جنبش‌های رهایی‌بخش ملی قرار گرفته و تحولی که در مضمون و سمتگیری عمومی این جنبش‌ها پدید آمد، آشکارا و عمیقاً ادعاهای مائوئیسم را در مورد نقش بی‌همتای جنبش‌های رهایی‌بخش ملی از محتوا خالی کرد و سرانجام دروغ پردازی غرض‌آلود آنها را علیه نیروهای انقلابی دوران ما و از جمله علیه خود جنبش‌های رهایی‌بخش ملی آشکار کرد. مثلاً "در حالیکه مائوئیسم می‌گویند "جهان سوم" را میدان اصلی پیکار علیه امپریالیسم، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی را جریان مرکزی این پیکار و نیروهای غیر پرولتری را نیروهای "عمده" آن وانمود کند، در همان حال امکان‌ات واقعی گسترش یافته جنبش‌های رهایی‌بخش ملی را نادیده می‌گرفت و توان این جنبش‌ها را برای گزینش راه رشد غیر سرمایه‌داری، که در واقع سرترگ‌ترین و اساسی‌ترین امکانی

۱- مجموعه آثار، ج ۳۹، ص ۳۱۸.



بود که پیروزی انقلاب کبیر اکتبر و ظهور سیستم سوسیالیستی در عرصه گیتی در اختیار این جنبش‌ها قرار داده بود، نفی و توهمی بی پایه قلمداد می‌نمود. مائو تز "دموکراسی نوین" خود را که باصطلاح "راه سوم" و "مدل چینی" برای همه کشورهای تازه رها شده بود، درست در برابر تئوری لنینی راه رشد غیر سرمایه‌داری علم کرد. مائو بر آن بود که "نظام سیاسی دموکراسی نوین اساسا" در حکومت دهقانی متجلی می‌گردد" ۱ و "انقلاب دموکراتیک نوین" از لحاظ ماهیت اجتماعی اساسا "بورژوا دموکراتیک خواهد بود" ۲ علی‌رغم همه تناقض‌گویی‌های مائو که از مادون راست تا مافوق چپ نوسان می‌کند، این درک بسیار نادرست و راست روانه وی از انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی به اشکال مختلف تداوم یافت و نقش مهمی در ساختمان فکری مائوئیسم ایفا کرد. نظریات مائو در باره باصطلاح "دموکراسی نوین" و "انقلاب دموکراتیک نوین" آشکارا نشان می‌دهد که در کنار اغراق بی‌پایه مائوئیسم در مورد نقش جنبش‌های رهایی ملی در روند انقلاب جهانی، ظرفیت‌های نوین جنبش‌های رهایی ملی در عصر ما، که در برتو وجود سوسیالیسم واقعا" موجود شگفته شدند، بطور کامل نفی می‌شود.

رهبران چین از سرهم‌بندی کردن شبه‌تئوری‌های مائوئیستی در مورد جنبش‌های رهایی ملی از همان آغاز هدف‌های ویژه‌ای را که با گرایش‌های ناسیونالیستی و عظمت‌طلبانه آنان انطباق داشت، در مدنظر داشتند. کوشش دستگاه رهبری ناسیونالیست و عظمت‌خواه چین آن بود که زیر پرچم دفاع از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، "جهان سوم" را بعنوان "مرکز تحولات انقلابی جهان"، نه درکنار، بلکه در برابر طبقه کارگر جهانی و کشورهای سوسیالیستی قرار دهد و با توسل به اینکه چین هم کشوری از "جهان سوم" و "بزرگترین این کشورها" و "سرمشق و نمونه مشخص این کشورهاست" خود پرچم سرکردگی "اکثریت" را در جهان به کف گیرد. تداوم انحطاط گریزناپذیر مائوئیسم و تکوین باصطلاح تز "سوسیال امپریالیسم" و "سجهان" درست در راستای همین گرایش‌های بنیادین راست و ضدانقلابی رهبران چین صورت گرفت.

در کنار این نظریات مائوئیستی، نقطه نظرهای چپ‌روانه دیگری وجود داشت که ارزیابی آن از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی بظاهر در خلاف جهت مائوئیسم سیر می‌کرد. این نظرگاه هرگونه مرزی را میان انقلاب‌های بورژوایی و بورژوا-دموکراتیک گذشته با جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و انقلاب‌های ملی و دموکراتیک دوران کنونی حذف می‌کرد و در عمل اکثریت قاطع جنبش‌ها و انقلاب‌های اخیر را که زیر رهبری نیروهای انقلابی غیرپرولتری قرار داشتند، دارای خصلت، محتوا و سمتگیری بورژوایی می‌دانست. عاملین این دیدگاه که به گرایش‌های ماجراجویانه آنارشیستی آلوده‌اند، برپایه چنین

۱- آثار منتخب، ص ۲۵۹-۲۵۸

۲- همانجا، ص ۲۳۸.

برداشت‌هایی نتیجه می‌گرفتند که بدون رهبری بی‌واسطه طبقه کارگر و نمایندگان سیاسی او، هر انقلابی سرانجام آب به آسیاب سرمایه‌داری بین‌المللی خواهد ریخت و به تقسیم بین‌المللی کار در حوزه سرمایه انحصاری خواهد پیوست.

مائوئیسم دهه ۶۰ به‌ظاهر جنبش‌های رهایی‌بخش ملی رانوک زوبین انقلاب جهانی می‌دانست و برخی از نیروهای چپ رو دیروز و امروز در نهایت این جنبش‌ها را بعنوان نیروی ذخیره بورژوازی بین‌المللی تلقی می‌کردند و از جنبه انقلاب جهانی بیرون می‌گذاشتند. اما این دو ارزیابی، علیرغم جلوه تناقض آمیزشان، دو شاخه یک درخت بودند که از ریشه به هم می‌پیوستند. این هر دو دیدگاه به یکسان به جنبش‌های رهایی‌بخش ملی ضربه می‌زدند، اگر چه هر یک از موضع متفاوتی آنها را منزوی و خلع سلاح می‌کردند.

نخستین و مشخص‌ترین ثمرات تزه‌ای مائوئیستی در اعوای "م. گیتا" رئیس جمهوری و دیگر دمکرات‌های انقلابی "مالی" و رویدادهای فاجعه‌انگیز سال ۱۹۶۵ اندونزی رخ نمود. در این بلایا سیاست و سوسه‌های خون‌آلود مائوئیست‌های پکن نقش سنگینی داشت. مائوئیسم جای واقعی جنبش‌های ضدامپریالیستی خلق‌های عقب نگه‌داشته شده را در جریان انقلاب جهانی تحریف می‌کرد، آنها را از تکیه‌گاه‌ها و متحدان طبیعی‌اشان یعنی مجموعه سوسیالیسم جهانی و پرولتاریای بین‌المللی محروم می‌ساخت، به چپ‌روی و ماجراجویی می‌کشاند، منزوی می‌کرد، به ورطه ناسیونالیسم تنگ‌نظر و خودمحوربین سوق می‌داد و موجبات‌زوالشان را مهیا می‌کرد. تحریف جا و مقام جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در روند واحد انقلاب جهانی نمی‌توانست با تحریف جا و مقام سوسیالیسم واقعا" موجود و طبقه کارگر جهانی در این روند ملازم نباشد. این‌شعبده علی‌الحساب جنبش رهایی‌بخش ملی را از صورت متحد عینی نیروهای پیشاهنگ انقلاب جهانی، به رقیبی آغشته به انواع سوءظن بدل می‌کرد. جدایی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی از سوسیالیسم واقعا" موجود، جواز مرگ این جنبش‌هاست.

چپ‌روها بنحو دیگری جنبش‌های رهایی‌بخش ملی را از متحدان آنها جدا می‌کردند. آنان در عرصه ملی مارکسیست‌ها را علیه رهبری غیرپرولتری جنبش تحریک می‌کردند و به بهانه تامین هژمونی پرولتاریا بر جنبش، خلع ید از دمکرات‌های انقلابی را تنها راه ممکن نشان می‌دادند. این مشی، نیروهای چپ را به دورشدن از انقلاب و توده انقلابی فرا می‌خواند، در عمل نیز سوءظن و خصومت دمکرات‌های انقلابی را علیه مجموعه نیروهای چپ دامن می‌زد و در نهایت جنبش انقلابی را به تفرقه و ضعف می‌کشاند. بازتاب این سوءظن و بی‌اعتمادی در مناسبات جهانی دمکرات‌های انقلابی که کمبود تجربه سیاسی آنها با انواع پیشداوری‌ها و خرافه‌های تئوریک تشدید می‌شد، با کشورهای سوسیالیستی نمی‌توانست بی‌تاثیر باشد. چپ‌روها مشی ماجراجویانه خود را بر این محمل تئوریک استوار می‌کردند که گویا

دمکرات‌های انقلابی در نهایت‌جز سرمایه‌داری مقصد دیگری ندارند. درحکمی که آنها بر بستر این محمل تئوریک صادر می‌کردند، این معنی مستتر است که دمکرات‌های انقلابی وکلاً "خرده‌بورژوازی انقلابی در دوران ما در همان امکانات و افق‌های تاریخی محصورند و همان ظرفیتی را دارند که در عصر سرمایه‌داری فرازمند و عصر امپریالیسم دارا بودند. چپ‌روها از این حکم بیراه، نتیجه بیراهتری می‌گرفتند که: "هرگونه حمایت احتمالی از رهبری غیرپرولتری در جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و انقلاب‌های دمکراتیک ضد امپریالیستی و همکاری با این نیروها، فقط می‌تواند موقتی، مشروط و تاکتیکی باشد." که یعنی:

نیروهای هوادار سوسیالیسم علمی برای تأمین هژمونی خود که حیات انقلاب بسته به آن است، باید در کمین رهبری غیر پرولتری جنبش بنشینند و همین که فرصتی دست داد، دمار از روزگار آن برآورند. نه شبه تئوری‌های مائوئیستی در باره جنبش‌های رهایی‌بخش و نه نظرات چپ روانه و آنارشیبستی مورد وصف که همپیوندی طبقاتی وایدئولوژیک نیرومندی با هم داشتند، بهیچ‌وجه تازه و ابداعی نبودند. شبه‌تئوری "انتقال مرکزیت مبارزه انقلابی در جهان به جنبش‌های رهایی‌بخش ملی" در دهه ۲۰ قرن حاضر در آرا و بینش بخشی از انقلابیون آسیایی که مبارزه رهایی‌بخش ملل خویش را همسان و هم‌تراز با جنبش بین‌المللی کارگری و در راس آنها انقلاب اکتبر می‌دیدند، تجلی داشت. "م.ن.روی" کمونیست معروف هندی در دومین کنگره کمینترن عنوان می‌کرد که گویا "سوانحام جنبش انقلابی در اروپا کاملاً بستگی به پیشرفت انقلاب در شرق دارد" لنین این نظر را از آن جهت که در ژرفای خود دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین و دیگر دمکرات‌های انقلابی را بمثابة نیروی محرکه اصلی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در شرق کاملاً جایگزین پرولتاریای جهانی می‌کرد، مردود می‌شمرد. لنین پندار برخی از انقلابیون آسیایی را پیرامون "نقش عمده شرق در روند انقلابی جهان" بسی اغراق‌آمیز می‌خواند: "آ مبارزان اصیل را از آن برحذر می‌داشت. بررسی جنبش‌های رهایی‌بخش در پرتو و در پیوند با جنبش جهانی کارگری نمی‌تواند و نباید واژگونه شود و بصورت بررسی و ارزیابی جنبش بین‌المللی کارگری و کمونیستی در پرتو و در راستای تأثیرات جنبش‌های رهایی‌بخش ملی درآید."^۳

۱- دومین کنگره کمینترن، بولتن شماره ۱-۲۷، جولای ۱۹۲۰.

۲- شرح جلسات دومین کنگره کمینترن، ۱۹۲۰.

۳- بهیچ‌وجه تصادفی نیست که وارثان "م.ن.روی" و دنباله‌روی‌های شرمگین "مائو" در میهن ما هنوز التقاطی از جوهر این پندارهای ورشکسته را فرقه می‌کنند. وقتی فراکسیون "اقلیت" در مصوبات به اصطلاح نخستین کنگره خود اعلام می‌کند که "متحدین جهانی طبقه کارگر ایران به ترتیب جنبش‌های رهایی‌بخش، اردوگاه سوسیالیسم :



نظرات مائوئیستی در دهه ۶۰ که به ظاهر درباره جنبش‌های رهایی‌بخش ملی مبالغه می‌کرد به همان اندازه تازگی داشت که نظرات طیفی از چپ‌روها که این جنبش‌ها را بدون رهبری پرولتاریا به هیچ می‌رساندند. "سراتی" نماینده سوسیالیست‌های ایتالیایی در کنگره کمینترن این مضمون را چنین بیان می‌کرد:

"جنبش‌های رهایی‌بخش ملی فقط در صورتی می‌تواند انقلابی باشد که طبقه کارگر سیاست‌های طبقاتی خود را داشته باشد. فقط از طریق انقلاب پرولتاری و رژیم شورایی است که ملت‌های تابع می‌توانند خود را آزاد کنند."

هم‌آن مبالغه و افراط‌گری که مائوئیسم در مرحله‌ای از تاریخ خود شکلی از آن را منعکس می‌کرد و هم این سکتاریسم چپ‌روانه که برخی از چپ‌روهای ما نمایندگی آن را در مقیاس ملی به عهده دارند، به دلیل جوهر یگانه طبقاتی‌اش از آغاز، در جلوه‌های متنوع خود عناصری از یکدیگر را به وام گرفته‌اند، درهم نفوذ کرده‌اند، باهم ترکیب یافته‌اند و حتی از لحاظ صوری به هم تبدیل شده‌اند. تنوع و رنگارنگی در صورت، با حفظ ماهیت کهنه، نیاز اساسی این نظرات غیر واقعی برای ادامه بقا و گرم نگهداشتن بازار خویش است. جنبش انقلابی ایران و بطور مشخص جنبش چپ، از بدو پیدایش خود، از این نظرات انحرافی که بستر عمده آن مناسبات اجتماعی عقب مانده و وزن مخصوص بالای خرده‌بورژوازی و اقل‌شمارمیان و نیز خفقان سیاسی در میهن ما بوده است. خسارات بسیار متحمل شده است. مساله

پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری است" و سپس سوسیالیسم واقعا موجود را با یک انگ "رویزیونیسم خروشچفی" عملا مخدوش می‌کند، ویا وقتی آنها را که روزی به گروه "راه‌کارگر" معروف بودند، اظهار می‌دارند: سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) "آزسویی یکی از مهمترین مقدمات تئوری رویزیونیستی" راه‌رشد غیر سرمایه‌داری را می‌پذیرند و در مرحله کنونی تضاد میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست را تضاد عمده جهانی می‌دانند. "از سوی دیگر راه را برای پذیرش قهری تئوری خروشچفی هموار می‌کنند" آیا این روح "روی" و "مائو" نیست که در قالب آنها حلول کرده و حرف‌های کهنه را تکرار می‌کند؟ "راه‌کارگر" با کلماتی که حتی در ظاهر هیچ فاصله‌ای بین آنها و تئوری مائوئیستی وصف شده نیست، می‌گوید: "در این بیست سال گذشته کانون داغ انقلاب در کشورهای زیر سلطه بود." "تضاد اساسی و بنیادی عصر ماکه عصر بحران عمومی سرمایه‌داری است... تضاد میان خلقهای زیرستم و امپریالیسم جهانی است و تضاد مهم جهان تحت‌الشعاع همین تضاد قرار می‌گیرند." (به جزوه: مقالاتی از راه کارگر در باره راه رشد غیر سرمایه‌داری، حزب توده و رهبران سازمان فدایی (اکثریت) ص: ۱۱ تا ۲۸ مراجعه کنید.)

جنبش‌رهای بخش ملی، شناخت ویژگی‌ها و استعدادهای آن، نقش این جنبش در روند انقلاب جهانی و مناسباتش با دیگر نیروهای انقلابی دوران، امکانات و دورنماهای نوین جنبش و قانونمندی‌های ژرفش و گسترش آن، وظایف نیروهای هوادار سوسیالیسم علمی در برابر جنبش‌رهای بخش ملی و چگونگی تجربیات جهانی در این عرصه، مسالدهای است که گرچه به‌کرات مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته و محور بحث‌های مختلف در صحنه جنبش انقلابی میهن ما بوده است، اما واقعیت‌های سیاسی نشان می‌دهد که همچنان روشن‌گری هر چه بیشتر جوانب این امر، برای نیروهای جدید که مدام به جنبش روی می‌آورند، ضرورت حتمی دارد. این بحث‌ها و وکاوش‌ها برای اکثر جریان‌هایی که هنوز از اندیشه‌ها و گرایش‌های ماورای چپ‌رهای نیافته‌اند و آنهایی که هنوز ته‌مانده گرد و غبار مائوئیسم را از جامه خود نتکانیده‌اند، نه‌فقط یک مساله تئوریک، که یک ضرورت مبرم سیاسی است. درک ریشه‌های انقلاب ایران و ارزیابی هم‌جانبه آن، بدون شناخت واقعی جنبش‌های رهای بخش ملی در این برهه از دوران تاریخی گذار جهانی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و مراحل قانونمند آن ممکن نیست.

جنبش‌رهای ملی و "دوران" تاریخی نوین

ایجاد سیستم استعماری در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، با تاریخ کامل سرمایه‌داری پیوندی سرشتی دارد. استعمار به مفهوم امروزی آن با تاریخ سرمایه‌داری آغاز می‌شود، اما سیستم استعماری، یعنی تقسیم سرزمین‌های جهان و ایجاد امپراتوری‌های مستمراتی محصول مستقیم دوران امپریالیسم و از مشخصه‌های اصلی آن است. لنین در معرفی جان چرکین این تحول بود که نوشت: "امپریالیسم عصر ستمگری برملت‌ها بر شالوده تاریخی نوینی است."^۱

خلق‌های زیر ستم در کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و وابسته به سرمایه انحصاری همواره به اشکال و به درجات گوناگون با سلطه‌گران خویش در ستیز بوده‌اند، اما این مبارزات رهای بخش تا هنگامیکه با مبارزات طبقه کارگر جهانی پیوند نیافت، نتوانست به‌ثمر برسد و آرمان‌های ملی را از شاخساران نبرد بر شکنجه و خونین خود بچیند.

انقلاب اکتبر تحولی بنیادی در تاریخ جامعه انسانی بوجود آورد، به عصر سرمایه‌داری خاتمه داد، کمربند امپریالیستی را دریک ششم از گستره زمین گسست، ثبات و استحکام سرمایه‌داری را در مجموعه خود متزلزل کرد، میدان عمل سیستم سرمایه‌داری را تنگ نمود و در درون این میدان تغییرات جدی پدید آورد. اکتبر نه‌تنها پرولتاریای جهانی را در مرزهای تاریخی نوینی قرار داد، بلکه روزه جدیدی به روی جنبش‌های رهای بخش ملی گشود

۱- مجموعه آثار، ج ۳۹، ص ۳۳۹.

که پیروزی این جنبش‌ها را که تا آن زمان زمینه نداشت، بصورت یک امکان عینی و کاملاً "واقعی" درآورد. بیداری و خودآگاهی ملی که در پرتو اکتبر ظفرمند فروزان شد، جنبش آزادیبخش ملی را در حوزه مستعمرات و نیمه مستعمرات امپریالیستی مشتعل کرد و اینکه نخستین نبردهای پیروزمند رهایی ملی در جوار مرزهای جمهوری جوان شوروی شکوفان شد، خود برهان کارآیی نیرومند امواج برخاسته از اکتبر و اهمیت یاری‌کشور شوراهای بود.

پیوند ماهوی نبرد انقلابی پرولتاریا با جنبش‌رهایی‌بخش خلقهای اسیر، درآزمون انقلاب اکتبر به‌نحو درخشانی به اثبات رسید و از یک سرمشق تئوریک به یک سرمشق عینی و عملی ارتقا یافت. اکتبر در آئینه فتح خود نشان داد که جنبش‌رهایی‌بخش خلقهای اسیر روسیه در کنار جنبش دمکراتیک دهقانان برای گرفتن زمین، در آمیزش با مبارزه پرولتاریای روسیه برای برانداختن سرمایه‌داری، چه نیروی انفجاری شگرف و راهگشایی تولید می‌کند. با جمع بست این تجربه بود که لنین در نوامبر ۱۹۱۹ به تاکید گفت:

"انقلاب سوسیالیستی فقط و بطور عمده منحصر به‌پیکار پرولتاریای هر کشور علیه بورژوازی آن کشور نخواهد بود. این انقلاب، پیکار همه مستعمرات و کشورهای تحت ستم امپریالیسم و همه مناطق وابسته، علیه امپریالیسم بین‌المللی را نیز در بر می‌گیرد." ۱

در این رهنمود با همه اختصار آن، روح دوران تاریخی نوین، تضاد اصلی جهان در بستر این دوران گذار انقلابی و ارتباط متقابل طبقه کارگر و جنبش‌رهایی‌ملی در چارچوب روند انقلاب جهانی تفسیر شده‌است. از منظر این تفسیر، سوسیالیسم پیروزمند، طبقه کارگر جهانی و جنبش‌های رهایی‌بخش‌ملی، سه گردان اصلی انقلاب جهانی هستند و اتحاد آنها، از تضاد مشترک آنها با امپریالیسم جهانی ناشی می‌شود. بدینسان نبرد اساسی ضدامپریالیستی در متن دوران تاریخی کنونی خصلت انقلابی پر تحرکی بروز می‌دهد و جدا از نیت مبارزان این جبهه، در عمل برای سوسیالیسم راه می‌گشاید.

لنین براین مبنا بود که شعار کلیدی "پرولتاریای همه کشورها و خلقهای ستمدیده متحد شوید" را مطرح کرد و آن را پاسخی ضرور به شرایط عصری که فرا رسیده بود، خواند. او مسأله اتحاد حیاتی و تعیین‌کننده پرولتاریا و دیگر زحمتکشان و در راس آنها دهقانان را که شرط هر انقلاب ضد استثماری است، از محدوده یک کشور به صحنه بین‌المللی تعمیم داد. جهان را بمثابة یک کل گرفت که کشور پیروزمند سوسیالیستی و طبقه کارگر در آن نقش پیشاهنگ انقلابی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی نقش دهقانان را به‌عهده آرند و همپیوندی این دو نیرو انقلاب جهانی را به سر منزل می‌رساند. نین در گزارش به دومین کنگره سازمان‌های کمونیستی سراسری شوروی تاکید



کرد:

"تجربیات بلشویک‌ها در یک گامد کردن وظایف ضد فتودالی، ضد بورژوازی با نیروهای انقلابی و تقویت اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان اکنون می‌تواند در مقیاس جهانی تجسم یابد."^۱

این اندیشه ستون فقرات تئوری حلقه‌ای است که بعدها چشم‌انداز راه غیرسرمایه‌داری را فرا روی جنبش‌های رهایی ملی قرار داد.

بدینسان انقلاب اکتبر راه سیاسی جنبش‌های رهایی ملی را باز کرد، امکان صنعتی، فنی و اقتصادی تعیین‌کننده‌ای برای رشد موفقیت‌آمیز این جنبش‌ها در دسترس آنها گذاشت و تئوری منسجم و خلاقانه‌ای را نیز چون چراغ فرا راه آنها گرفت و هواداران سوسیالیسم علمی را در حوزه جنبش‌های انقلابی و برای تقویت جنبش‌های مریور به این تئوری مجهز کرد. این مرحله کیفی نوینی در بین‌المللی شدن روند تاریخ و در بین‌المللی شدن بنیاد انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی بود. جنبش‌های رهایی ملی به‌عین انقلاب اکتبر امکان پیروزی یافتند، اما خود در تحکیم پیروزی اکتبر موثر واقع شدند. در شرایطی که مابین اکتبر از سوی سرمایه‌داری امپریالیستی در حلقه محاصره سیاسی و اقتصادی و در معرض انواع توطئه‌ها و یورش‌های نظامی بود، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی به‌نوبه خود با درگیرکردن بخشی از نیروهای امپریالیسم در جبهه پیکار برای رهایی ملی به‌جمهوری نواخته باری دادند تا سازمان لازم را برای تحکیم مواضع خود پدید آورد. این تاثیر یاری بخش دو جانبه، نشانگر دیالکتیک عینی در مناسبات خود بخود نیروهای سوسیالیستی و جنبش‌های رهایی ملی بود.

انقلاب اکتبر و نتایج حاصل از جنگ جهانی، هم اهرم نیرومند جنبش‌های ضدامپریالیستی در مناطق مستعمره، نیمه‌مستعمره و وابسته، و هم عامل اصلی نخستین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری بود. شکسته شدن حلقه محاصره از گرد نخستین کشور سوسیالیستی و تبدیل سوسیالیسم به یک سیستم بین‌المللی که با اوجگیری فزاینده جنبش‌ها و انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی قرین بود، به‌دومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری منجر شد. جدا شدن ۱۱ کشور با جمعیتی بیش از ۷۰۰ میلیون نفر از سیستم سرمایه‌داری، گسترش جغرافیای سوسیالیسم در ۲۶ درصد از کره زمین که ۳۵ درصد از سکنه جهان را در برمی‌گرفت، تناسب جدیدی از نیروها را شکل داد که امواج و زلزله‌های سیاسی نشأت گرفته از آن نمی‌توانست دنیا را از بیخ و بن نلرزاند. بحران عمومی سرمایه‌داری و گونه‌های برجسته و حاد، دومین مرحله آن، با سه مشخصه پایهای درآمیخته بود:

۱- اکتبر از مرزهای ملی به‌مرزهای بین‌المللی فرا رویید و تمامی عرصه‌های زندگی جامعه معاصر را در شعاع تاثیر خود گرفت. پیدایش سیستم سوسیالیستی

۱- گزارش به دومین کنگره سازمان‌های کمونیستی خلقهای شرق-۱۹۱۹-
مجموعه آثار، ج ۳۰.

نمایانگر این بود که مناسبات تولیدی تراز نوینی پدید آمده که با خصلت نیروهای مولده معاصر هماهنگ است.

۲- تضاد بین بورژوازی انحصارگر از یک سو و طبقه کارگر و تمامی زحمتکشان از سوی دیگر شدت دم افروزی گرفت و خصلت انحصاری - دولتی امپریالیسم تعمیق شد. در سیستم سرمایه‌داری حلقه‌های ضعیف تازه‌ای نمایان گشت.

بحران نه تنها اقتصاد سرمایه‌داری، بلکه در فرایندی دوارانگیز عرصه سیاست، ایدئولوژی، اخلاقیات و فرهنگ بورژوازی را نیز در خود فرو برد.

۳- گسترش پرشتاب جنبش‌های رهایی بخش ملی، ناقوس مرگ سیستم استعماری امپریالیسم را بصدا درآورد. تلاشی نهایی سیستم استعماری کهن در دستور روز تاریخ قرار گرفت. فرو ریختن سیستم استعماری کلاسیک، استعمار نو را در برابر مبارزه خلقها قرار می‌داد و مساله انتخاب راه رشد به مهمترین مساله و ضرورت انقلابی این خلقها تبدیل می‌شد.

فروپاشی سیستم مستعمراتی کهن، پس از انقلاب اکتبر و ایجاد سیستم سوسیالیستی، بردامنه‌ترین رویداد جهان معاصر است. این تحول عقبه جنبه امپریالیسم را خالی کرد و اقتصاد آنرا در منگنه قرار داد. مستعمرات و کشورهای وابسته با استقلال سیاسی خود یک گره روی گره‌های طنابی که به گردن امپریالیسم افتاده بود، زدند؛ اما این استقلال هنوز لرزان، بی‌پشتوانه و آسیب‌پذیر بود. استقلال سیاسی، بدون استقلال اقتصادی کامل "بیدفاع" است. اقتصاد امپریالیستی‌اند، بدون کنده شدن از تقسیم بین‌المللی کار سرمایه - داری امکان پذیر نیست. واقعیتی چون راه غیرسرمایه‌داری، در حوزه جنبش‌های آزادیبخش ملی و انقلاب‌های ملی - دمکراتیک، از چنین ضرورتی سرچشمه می‌گرفت که بسرعت رویید و تناور شد. گزینش راه غیرسرمایه‌داری از سوی برخی از جنبش‌ها و انقلاب‌ها، جنبه تازه‌ای را در جهت درهم‌ریزی و تلاشی اقتصاد جهان سرمایه‌داری گشود. این گزینش جغرافیای سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری بین‌المللی را تنگ می‌کرد. اگر جنبش‌های رهایی بخش گذشته به برکت امکانات دوران تاریخی جاری، تومار استعمار کهنه را درهم پیچیدند، کشورهایی که از راه رشد سرمایه‌داری روی برتافتند، زوال استعمار نو را اعلام کردند. ظهور این کشورها، هم‌عرض با تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم، مهمترین واقعه جهان معاصر، پس از ایجاد سیستم سوسیالیستی بود.

"امکان" و "واقعیت" انتخاب راه رشد

از نیمه‌های دهه ۵۰ سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری آغاز شد. ما پیش از این سیر جنبش‌های رهایی بخش را در رابطه تنگاتنگ با روند سوسیالیسم در کلی‌ترین خط آن بررسی کردیم و این دیالکتیک عینی را در صحنه دوران کونی دیدیم. ما همچنین پیوند متقابل گسترش جنبه انقلاب

جهانی و افول جبهه امپریالیسم و ارتجاع را در آوردگاه تاریخ معاصر عیان کردیم و تاثیر این نبرد سهمگین را بر روی اجزای هریک از این دو قطب متضاد ، به اجمال از نظر گذراندیم . در ادامه بحث ، اکنون سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری را بطور عام در ارتباط با پیروزی‌های برگشت‌ناپذیر جبهه انقلاب جهانی و بطور خاص در تاثیر دوجانبه آن با جنبش‌های رهایی بخش ملی ، انقلاب‌های ملی و دمکراتیک و کشورهای که در راه غیر سرمایه‌داری گام نهاده‌اند ، تجزیه و تحلیل می‌کنیم :

علایم سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری در شرایطی آشکار شد که علیرغم دو مرحله پیش ، جهان درگیر جنگ قاره‌ای تنیده به انقلاب نبود . انگیزه عمده این مرحله از بحران را در مسابقه و رزم تمام‌عیار دو سیستم سیاسی - اقتصادی متضاد باید جست . در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی ، مشخصات این بحران چنین معرفی شده است :

" جدا شدن کشورهای جدید از سرمایه‌داری ، تضعیف مواضع امپریالیسم در مسابقه اقتصادی با سوسیالیسم ، فروپاشی سیستم استعماری امپریالیسم ، حادث شدن تضادهای امپریالیسم در نتیجه گسترش سرمایه‌داری انحصاری - دولتی و افزایش نظامیگری ، تشدید بی‌ثباتی و انحطاط درونی اقتصاد سرمایه‌داری که در ناتوانی روزافزون سرمایه‌داری در بهره‌برداری کامل از نیروهای مولده بازتاب می‌یابد (آهنگ نازل افزایش تولید ، بحران‌های ادواری ، استفاده ناقص از ظرفیت‌های تولیدی که بصورت مستمر درآمده است ، بیگاری مزمن) شدت یافتن مبارزه میان کار و سرمایه ، حادث شدن تضادهای اقتصاد جهانی سرمایه‌داری ، اوج بی‌سابقه ارتجاع سیاسی در همه جهات امتناع از آزادی‌های بورژوازی و استقرار رژیم‌های فاشیستی و خودکامه در یک سلسله از کشورها ، بحران ژرف در سیاست وایدنولوی بورژوازی ...

در تمام این مظاهر است که بحران عمومی سرمایه‌داری ، بازتاب می‌یابد . " بحران عمومی سرمایه‌داری در هریک از مراحل سه‌گانه خود بایک نقطه عطف تاریخی دگرگون‌ساز همراه بود :

الف - نخستین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری با انقلاب اکتبر و پایان استیلای بلامنازع امپریالیسم بر سرتاسر سیاره مقارن بود .

ب - دومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری با ایجاد سیستم سوسیالیستی و تقسیم جهان به دو اردوگاه از ریشه متضاد و آغاز تلاشی سیستم مستعمراتی کهن همزمان بود .

پ - سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری ، با نابودی سیستم مستعمراتی امپریالیسم و ورود گروهی از کشورهای تازه استقلال به راه غیر سرمایه‌داری و ایفای نقش پیشاهنگ جنبش‌های رهایی ملی توسط این کشورها ملازم بود . ویژگی این مرحله ، فرارویی بارز خصلت ضد امپریالیستی جنبش‌های رهایی ملی به خصلت ضد سرمایه‌داری بود . افزایش مستمر کشورهای که راه غیر سرمایه‌داری را انتخاب می‌کنند ، چیزی نیست جز اثبات وجود یک امکان واقعی . ما امروز شاهد واقعیت یافتن امکانی هستیم که با اکتبر زاده



شده و نیرومندی روزافزون سوسیالیسم آن را بازهم بیشتر رشد می‌دهد. اضمحلال کم و بیش کامل سیستم استعماری امپریالیستی، نشانه پایان نخستین مرحله جنبش‌های رهایی ملی بود. ۸۰ کشور بر روی ویرانه‌های نظام استعماری قد برافراشتند، اما این کشورها وارث عقب‌ماندگی همه‌جانبه و عمیق ناشی از سلطه دیرپا و مسخ‌کننده استعمار بودند. اقتصاد چند ساختاری کشورهای که به استقلال سیاسی نایل آمده بودند، از عقب‌ماندگی آنها در عرصه مناسبات تولیدی حکایت می‌کرد. در این کشورها، اغلب اقتصاد طبیعی، خرده‌کالایی و سرمایه‌داری در کنار هم و یا در ترکیب با هم حفظ شده و در تناسب‌های مختلف با یکدیگر بسر می‌بردند. برای کشورهای رها شده از استعمار و استعمارنو، انتخاب راه رشد، مبرمترین مساله بود. انقلاب‌های رهایی‌بخش که در دوران انقلاب‌های بورژوازی رخ می‌داد، تنها موانع قرون وسطایی را از پیش پای سرمایه‌داری برمی‌داشت. در آن دوران هیچ‌گزینه‌ی جز راه سرمایه‌داری وجود نداشت. اما این تقدیر محتوم، در عصر پس از اکتبر تغییر یافت. وجود دو نظام اجتماعی - اقتصادی ناهمساز، امکان انتخاب راه‌های متفاوت را برای خلقها مطرح می‌کرد. اما "امکان" هنوز تا "واقعیت" فاصله زیادی دارد. گزینه‌ی راه رشد تحت الشعاع چگونگی تناسب نیروهای اجتماعی در درون جامعه است. انتخاب راه رشد در کشورهای یادشده، یک مبارزه پرتلاطم طبقاتی است. "پراتیک نشان می‌دهد که مدت‌ها طول می‌گشد تا مستگیری اجتماعی تعیین شود، چرا که این انتخاب یک اقدام آنی و قطعی نیست، بلکه نتیجه روند متناقضی است که متضمن پیشرفت‌ها و گشت‌های است."^۱ جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در دوران ما، پس از کسب قدرت سیاسی بر سر گزینه‌ی راه رشد با سه امکان گوناگون روبرو هستند:

۱- اگر نیروهای بورژوازی ملی قدرت را بدست گیرند انقلاب فلج می‌گردد و راه سرمایه‌داری در پیش گرفته می‌شود. بورژوازی بنا بر ماهیت طبقاتی خویش راه سازش با امپریالیسم و وابستگی به سرمایه‌داری جهانی را برمی‌گزیند.

۲- اگر نیروهای میانی روی کار بیایند و قدرت در دست نیروهای ضد امپریالیست و دمکرات انقلابی متمرکز شود امکان ورود به راه غیر سرمایه‌داری فراهم می‌شود.

۳- اگر رهبری در دست حزب طبقه کارگر قرار گیرد رشد سرمایه‌داری با انقلاب سوسیالیستی قطع می‌شود و درد و تعب راه میان‌بر رشد به حداقل می‌رسد.

۱- انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی دوران معاصر، ک.ن. برونتس، ترجمه: ا. پویا، ج. اول، ص. ۱۴۵.





وجود بقایای نیرومند مناسبات عشیرتی، فئودالی و نیمه فئودالی در کشورهای تازه از بندرسته، در اکثر موارد با ضعف یا نبود جنبش کارگری و نبود مبنای اجتماعی وسیع برای فعالیت احزاب سیاسی معتقد به سوسیالیسم علمی همراه است.

در چنین مواردی ضعف وضعیت سازشکارانه بورژوازی ملی و مغایرت هدف‌های آن با روند جنبش‌های ملی در عصر ما از یک سو و ضعف قطب متضاد بورژوازی یعنی طبقه کارگر در شرایط کشورهای تازه از بندرسته و کم‌توانی معمول آن برای سازماندهی و بسیج توده‌ها و کسب رهبری جنبش در این کشورها، شرایط مساعدی برای قرار گرفتن اقشار میانه و از آن زمره خرده‌بورژوازی شهر و روستا در صف مقدم جنبش فراهم می‌کند. در عرصه ملی ناتوانی یا کم‌توانی پرولتاریا و سازمان پیشاهنگ آن برای بسیج و رهبری توده‌ها در جنبش‌های ملی به اقشار میانه میدان می‌دهد تا رهبری جنبش را به کف گیرند، این امکان اساساً "در نتیجه توانایی پرولتاریا در مقیاس جهانی، در نتیجه پیروزی انقلاب اکتبر، در نتیجه تأمین رهبری پرولتاریا در روند جهانی انقلاب و به انگای شرایط ناشی از مقابله همه‌جانبه سیستم جهانی سوسیالیستی با امپریالیسم فراهم آمده است.

این پدیده، یعنی نقش نوین و بالنده اقشار میانه در حوزه جنبش‌های رهایی‌مندی، خود یکی از آثار تبعی عصر ما یعنی عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و یکی از بارزترین نمودهای آن است. تنها در شرایط قوام هژمونی جهانی پرولتاریا و پدیدار شدن سوسیالیسم بعنوان یک نیروی گسترش‌یابنده در برابر سرمایه‌داری رو به زوال و بعنوان یک نمونه و سرمشق در برابر خلق‌ها و یک پشتیبان توانمند مبارزه خلق‌های جهان است که مفر تاریخی و فضای تنفسی مساعدی برای نمایندگان سیاسی اقشار میانه و دولت‌های دموکراسی انقلابی پیدا شد. دولت‌های دموکراسی انقلابی پدیده‌ای

نوظهور در عرصه جهانند و از جهت خصایل طبقاتی و نقش سیاسی، از انواع دولت‌های پیش از خود متمایزند. در کشورهای رشد یافته که دهقانان پرجمعیت‌ترین بخش خلق‌اند، خرده‌بورژوازی و نیمه پرولتاریای شهری توده‌کنیری را تشکیل می‌دهد، قبایل و ایلات و عشایر در ترکیب جمعیت جای بزرگی را اشغال می‌کنند، دولت دموکراسی انقلابی بازتاب خواستها، آرمان‌ها، منافع و گرایش‌های این توده‌های انبوه میلیونی و نیز بورژوازی ملی ضد امپریالیستی است. با این ماهیت اجتماعی، دولت دموکراسی انقلابی بر خلاف تمامی دولت‌های تمامی جوامع طبقاتی گذشته و حال - بجز دولت‌های سوسیالیستی و دموکراسی‌های توده‌ای - نماینده اقلیت استثمارگر جامعه نیست، بلکه درفش انبوه عظیمی از استثمار شدگان و جلوه‌ای از اراده اکثریت است. این دولتی تراز نواست که رهبر و بازوی خلق در پیکارخاطر استقلال، آزادی و دموکراسی است، درعین حال هنوز بین این دولت و دولت سوسیالیستی، یعنی کاملترین، انقلابی‌ترین و آگاه‌ترین دولت نوع اکثریت، تفاوت عمقی و ماهوی وجود دارد. کم‌رنگ کردن این تفاوت و کم‌بها دادن به تفاوت میان این دو نوع دولت انقلابی همانقدر نادرست و زیانبار است که یکسان کردن دولت دموکراسی انقلابی با دولت بورژوازی و انواع دیگر دولت‌های متکی به اقلیت استثمارگر. این تمایز قابل شدن دو جانبه برای تعیین تاکتیک و استراتژی مبارزه نیروهای هوادار سوسیالیسم علمی، هم در محدوده یک کشور و هم در مقیاس جهانی، از اهمیت حیاتی برخوردار است. هرگونه افراط یا تفریط، هرگونه خطای اسلوبی در این زمینه می‌تواند بصورت خدمتی رایگان به ارتجاع و امپریالیسم تقدیم شود.

اینکه آیا دولت‌های دموکراسی انقلابی در دوران تاریخی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم قادرند امر استقلال، آزادی و حقوق دموکراتیک خلق را به سامان برسانند و در راه تجدید سازمان جامعه خارج از مرزهای بین‌المللی تقسیم کار سرمایه‌داری پیشروند، زمینه و مدخل بحثی است که موضوع آن "راه رشد غیرسرمایه‌داری" بمثابة راهی عملاً ممکن به‌طرف سوسیالیسم است. برای اینکه جنبه‌های مختلف این امکان و ارتباط آن را با واقعیت بدرستی بشناسیم، بررسی مختصر وجوه زیر، یاری دهنده و روشنگر است:

۱- شناخت پایه‌های طبقاتی دولت دموکراسی انقلابی و امکانات عینی تحول آن.

۲- شناخت محل‌های تئوریک و سیاسی راه رشد غیرسرمایه‌داری و سایر این تئوری از یک امکان مجرد به یک واقعیت مسلم جهان امروز.

نیروی محرکه انقلاب‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی معاصر

۱- نیروهای محرکه انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی در دوران ما، بطور عمدتاً از ترکیب طبقه کارگر، دهقانان، بخش‌هایی از بورژوازی ملی، اقلتاریه‌ها و



روشنفکران دموکرات ملی که در سیمای شاخص نمایندگان سیاسی و اجتماعی این انقلاب‌ها ظاهر می‌شوند، شکل می‌گیرد. هر یک از این نیروهای اجتماعی، وظایف انقلاب را در چارچوب منافع خویش درک می‌کنند و نه تنها برای هدف‌های ملی، بلکه برای هدف‌های طبقاتی خود نیز تلاش می‌کنند.

الف. طبقه‌کارگر:

میزان اهمیت سیاسی طبقه کارگر و توانایی آن برای تاثیر گذاشتن بر روی تکامل اجتماعی - اقتصادی کشور، بستگی به کمیت و ترکیب عینی وحدت صنفی و سیاسی و سطح آگاهی طبقاتی و سازمان یافتگی آن دارد. فراهم بودن این شرایط در حد مناسب و ضرور، شرکت سازمان یافته و پرتوان طبقه کارگر را در جنبش تامین می‌کند و استوارترین محمل و محور را برای اتحاد عمل متحدان طبقه کارگر پدید می‌آورد. طبقه کارگر که آرمان‌های او با هر گونه ستم و بهره‌کشی بیگانه است، بطور عینی انقلابی‌ترین و پوی‌ترین نیروی پیکار ضد امپریالیستی و دموکراسی است. کارگران بمثابة یک طبقه در جریان مبارزه‌هایی بخش و تکامل آن، صفوف خود را استحکام بخشند. سازمان می‌یابند و تجربه سیاسی می‌اندوزند. "انقلاب رهایی بخش ملی برای پرولتاریا، مکتب مبارزه‌آئی آن برای نیل به سوسیالیسم است."^۱

"مزیت تاریخی بزرگ پرولتاریا در کشورهای مستعمره و وابسته این است که مراحل پیدایش و تکوین آن مصادف با دوران تاریخی کاملا "نوینی" است که در گستره آن نقش طبقه کارگر در مقیاس جهانی به وسعت و شدت افزایش یافته است. به مدد این فرصت تاریخی، طبقه کارگر کشورهای ستمدیده، حتی در مراحل آغازین تکامل، می‌تواند سازمان‌های طبقاتی خود - احزاب کمونیست، اتحادیه‌های کارگری انقلابی - را بوجود آورد و گروه‌ها و گردان‌های پیشاهنگ آن می‌توانند، به جهان‌بینی مارکسیسم - لنینیسم مجهز شوند. پرولتاریا در مبارزه برای تاثیرگذاری سیاسی می‌تواند بر رادیکالیزه شدن همه‌جانبه اوضاع اجتماعی در سطح جهانی و در داخل کشور حساب کند. ضعف طبقه کارگر، حتی در مراحل آغازین رشد، همیشه به معنای فقدان کامل عامل پرولتری، بویژه عامل ایدئولوژیک پرولتری در حیات اجتماعی کشور نیست. گذشته از تاثیر طبقه کارگر بین‌المللی، علت این پدیده را باید در وجود گروه‌های مارکسیست - لنینیست - عمدتاً "مرکب از روشنفکران - جستجو کرد."^۲

ب. دهقانان:

دهقانان انبوه‌ترین نیرو و در موارد بسیار، نیروی اصلی انقلاب رهایی بخش ملی هستند. این واقعیت، سرنوشت انقلاب را با مساله زمین‌گره

۱- مبانی سوسیالیسم علمی، و. آ. فانسف، م. ماکارووا، ل. مینایف، ص. ۱۴۹.
۲- انقلاب‌های رهایی بخش ملی دوران معاصر - ک. ن. بروننتس - ج. اول. ص. ۸۰ - ۷۹.

می‌زند. جنبش‌های سیاسی در کشورهای رش‌دیاننده برای اینکه موفق شوند، به ائتلافی با دهقانان تکیه می‌کنند و حل دمکراتیکی برای مساله ارضی دهقانی ارائه می‌دهند. دهقانان در کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و وابسته، اغلب زیر ستم چند لایه‌ای هستند. از یک سو مورد بهره‌کشی سرمایه خارجی‌اند و از سوی دیگر فئودال‌ها، مالکان ارضی سرمایه‌دار و نجبان عشیره آنها را تاراج و پایمال می‌کنند، بازرگانان و رباخواران به شیوه خود آنها را می‌مکنند، دهقانان مرفه نیز از استثمار آنها رویگردان نیستند. اختلاط این اشکال ستم که زندگی زحمتکشان روستا را با تهیدستی و رنج مستمر در آمیخته است، دهقانان را به صورت یک نیروی بزرگ ضدامپریالیستی و ضد فئودالی در آورده است؛ نیرویی که در انجام اصلاحات دمکراتیک ارضی در روند براندازی سلطه سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داران ارضی و فئودال‌ها و خانها عمیقاً "ذینفع است. با توجه به چنین موقعیتی است که لئونید برژنف در اجلاس بین‌المللی احزاب کمونیستی و کارگری در مسکو اعلام داشت: "مساله عمده جریان انقلاب در آسیا و آفریقای امروز، مساله روش دهقانان است که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند. دهقانان در این بخش از سیاره ما موجد نیروی انقلابی پرتوانی هستند." به بیان ترون‌شین "دهقانان وفادارترین و قویترین متحد طبقه کارگرند."

پ. بورژوازی ملی:

بورژوازی ملی در حوزه کشورهای نیمه مستعمره و وابسته که با انقلاب رهایی‌بخش ملی شعله‌ور می‌شوند، نقش و موضع دوگانه‌ای دارد. او در نبرد استقلال بر سر بازار داخلی با امپریالیسم و پایگاه‌های داخلی آن درگیر است و چون گسترش نفوذ اقتصادی و اقتدار سیاسی او با تکامل اقتصادی جامعه موازی است، با نیروهای سدکننده این تکامل یعنی سرمایه‌داری وابسته به انحصارات بین‌المللی و زمین‌داران فئودال در تقابل است. از سوی دیگر بورژوازی ملی طرفدار راه رشد سرمایه‌داری و بیمناک از زرفش انقلاب و نقش فزاینده زحمتکشان است و این گرایش ذاتی و حیاتی او را بسوی سازش با امپریالیسم و ارتجاع داخلی و جلوگیری از اضمحلال بقایای نظامات ماقبل سرمایه‌داری می‌راند. بخش بزرگی از بورژوازی ملی بویژه اشرار بالایی و میانی آن به سائقه خصایص طبقاتی خود و پیوندهای سرشتی‌اش با سرمایه بین‌المللی، قادر نیست یک نیروی ضد امپریالیستی و ضد فئودالی پیگیر باشد.

بورژوازی ملی در اکثر کشورهای مورد نظر بدلیل رقابت قدرتمند انحصارات خارجی، پشتیبانی دولت‌های دست‌نشانده و وابسته از این انحصارات (که نتیجه طبیعی آن تنگنای خفقان‌آور تولید ملی و بازار داخلی است)، منابع محدود انباشت در این کشورها (که در معرض تاراج امپریالیستی است) و همچنین عقب‌ماندگی عمومی جامعه، نیروی تناور و تعیین‌کننده‌ای نیست. ویژگی دوران کنونی که روح انقلاب چون الهلی سوزان

از آن می‌تراود، به‌خصوص در فاز جدید سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری، ایجاد تناسب تازه‌ای از نیروها به زیان بورژوازی در بسیاری از انقلاب‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک است. ضعف نسبی گروه‌بندی‌های بورژوازی و هوادار بورژوازی، صرف‌نظر از زمینه‌های عینی داخلی آن، در نتیجه بی‌اعتبار شدن راه سرمایه‌داری برای رفع عقب‌ماندگی‌های اقتصادی - اجتماعی و آگاهی هرچه بیشتر توده‌ها نسبت به مغایرت ذاتی هدف‌های بورژوازی با آماج‌های مردمی جنش است. تجربه‌زندگی هرروز بیشتر ثابت می‌کند که راه سرمایه‌داری نه‌راه استقلال و آزادی و غلبه بر عقب‌ماندگی‌های اقتصادی اجتماعی کشورهای عقب‌مانده بلکه همان راه وابستگی به امپریالیسم جهانی و سلطه بلامنازع بهره‌کشان و چپاولگران است.

ت. اقشار میانه:

اقشار میانه در کشورهای رشد یابنده طیف گسترده‌ای از اهالی شامل تولیدکنندگان کوچک، تجار خرده‌پا، پیشوران، مستخدمین، کارمندان جزء و متوسط و نظایر آنها را در برمی‌گیرد. اینان در حیات اقتصادی کشورهای عقب‌مانده جای کوچکی ندارند. بخش‌های متنوع این طیف، علیرغم گونه‌گونی آن، دارای زوحمیات، گرایش‌ها و آرمان‌های نزدیک بهم‌اند و با اقشار زحمتکش دهقانان نزدیکی بسیار دارند. همین وجوه مشترک، افقها و تمایلات و مواضع سیاسی این اقشار را که خاستگاه و جانی‌های آن ناسیونالیسم پیکارجواست، بهم مربوط می‌کند. اقشار میانه در عین داشتن وجوه مشترک، دارای نوسان‌ها و گرایش‌های متناقض‌اند. تجربه تاریخ در دهه‌های اخیر نشان داده است که اقشار میانه "معمولا" به‌رهبری روشنفکران نظامی و غیرنظامی، همراه با متحدان نزدیک خود، یعنی گروه‌بندی‌های خرده‌بورژوازی، یا سمگیری انقلابی دمکراتیک را انتخاب می‌کنند که نهایتاً "بسوی سوسیالیسم نظر دارد، یا دارای گرایش‌های هواداری از سرمایه‌داری - اغلب در تحلیل نهایی - هستند. مسیر پیشرفت انقلاب، بسته به سمگیری نیروهای رهبری‌کننده آن، دیر یا زود به تنها دو سمگیری ممکن و از لحاظ اجتماعی متضاد: سرمایه‌داری یا سوسیالیسم می‌انجامد."^۱

"خاصیت دوگانه‌توده‌های غیرپرولتری زحمتگشان که دانش مارکسیسم - لنینیسم آن را از لحاظ نظری اثبات کرده و زندگی صحت آن را تایید نموده است، یک امر مقدر و تغییرناپذیر نیست و تناسب نیروها در چارچوب این دوگانگی در یک حد ابدی و همیشگی نمی‌ماند.

باید به این مطلب بسیار مهم توجه داشت که منافع آینده توده‌های خرده‌بورژوازی خاور در این نیست که سرشت خرده‌بورژوازی آنها تثبیت گردد، بلکه در این است که آنها دوش به دوش رشد تاریخی که در سراسر جهان در جهت برتری یافتن 'گرایش زحمتکش' بر 'گرایش مالک' در

۱- انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی... ص. ۱۱۴.

جریان است، هر چه سریعتر رشد و تطور یابند. "

مرحله سه‌گانه رشد جنبش‌های رهایی‌بخش ملی

ترکیب جنبه دمکراسی ملی و دولت برآمده از آن نشان می‌دهد که نبرد سیاسی و طبقاتی در درون این جنبه و این دولت نمی‌تواند خاموش بماند. این نیروها که محور اتحاد خلقی آنها منافع و مواضع عینی مشترک آنها در ستیز ضد امپریالیستی است، نه تنها برای هر مرحله از مبارزه عام انقلابی و مسائل اجتماعی، راه‌حل‌های مختلفی دارند، بلکه حتی مبارزه با امپریالیسم را نیز یکسان درک نمی‌کنند. در عمق اتحاد آنها، جوهر تضاد در حوش و تلاطم است و بازتاب خارجی این تضاد، همان کشمکش است که در عرف سیاسی امروز به نبرد "که‌برکه" معروف است. نبرد که برکه در بستر این آرمان طبقاتی پیش می‌رود که هر یک از این نیروها می‌خواهند مهر و نشان خود را هر چه عمیقتر برانقلاب نقش بزنند و آن را به زیر مهمیز خود بکشند. مبارزه ملی بدینسان با مبارزه بر طب و طبقاتی در آمیزشی سرشتی قرار می‌گیرد و هر تغییر و تحولی در صحنه پیکار ضد امپریالیستی در آن بازتاب می‌یابد. این مبارزه که مبارزه تعیین هویت انقلاب است، به خصوص پس از نخستین مرحله جنبش رهایی‌ملی که هدف عمده آن کسب استقلال سیاسی است، به حدت می‌گراید و توفانی می‌شود. نبرد "که‌برکه" که در تحلیل نهایی همان نبرد بر سر سمگیری اجتماعی است "یک اقدام آبی و قطعی نیست، بلکه نتیجه روند متناقضی است که متضمن پیشرفت‌های "کم و بیش است. اکثر پژوهندگان و نظریه‌پردازان جنبش‌های رهایی‌بخش ملی به استناد نمونه‌های موجود، این سمگیری را روند بغرنج و اغلب طولانی می‌دانند که "ممکن است تمام دوره انقلاب را در برگیرد."

نتیجه هر مرحله از نبرد "که‌برکه" در ترکیب و تناسب نیروهای شرکت کننده در دولت دمکراسی ملی، دگرگونی‌هایی را وارد می‌کند. بطور کلی این سیر را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

مرحله اول: جنبش رهایی‌بخش ملی با متحد کردن همه نیروهایی که ظرفیت ضد امپریالیستی دارند، به پیروزی می‌رسد و حاکمیت را در دست می‌گیرد. مضمون عمده این مبارزه، استقلال سیاسی است.

مرحله دوم: جنبش رهایی‌ملی، به انقلاب ملی و دمکراتیک فرا می‌رود. استقلال سیاسی با پیشرفت مبارزه در راه استقلال اقتصادی تحکیم می‌شود و در این روند، انقلاب با انجام وظایف دمکراتیک خود، به فعال شدن هر چه بیشتر توده‌ها در تمامی شؤون اجتماعی و در صفوف مقدم سیاست یاری می‌رساند. بورژوازی ملی با تحولات ترقیخواهانه بگونه‌ای فزاینده مقابله می‌کند و در برابر آن می‌ایستد. ژرفش و وسعت پیکار برضد سرمایه‌انحصاری

۱- مسایل معاصر آسیا و آفریقا. اتیسلوا و اولیانفسکی. ص. ۵۹.



که در همه حرکات جامعه نفوذ می‌کند، گرایش‌هایی بر ضد سرمایه‌داری بطور عام، بروز می‌دهد. این گرایش‌ها از یک سو با افزایش نقش طبقه کارگر و نیروهای معتقد به سوسیالیسم علمی در حیات جامعه و از دیگر سو با نزدیکی روزافزون انقلاب به اردوگاه سوسیالیسم جهانی، مشخص می‌شود.

مرحله سوم: تعمیق انقلاب ملی و دموکراتیک که با تضعیف و محدودیت مستمر بورژوازی ملی همراه است، محمل‌های سیاسی و اقتصادی را رشد غیر سرمایه‌داری را مهیای می‌کند. مرحله‌گرگونی‌های دموکراتیک-ملی، نقطه‌چرخش بسوی رشد غیر سرمایه‌داری و محل تلاقی دوره آزادی ملی و آزادی اجتماعی است. تضاد عینی بین گرایش‌های استعمارزدایی و نواستعماری در مبارزه برای سمتگیری سوسیالیستی یا سرمایه‌داری تیلورمی‌یابد و جناح‌چپ نیروهای انقلاب ملی و دموکراتیک، این مرحله دشوار و غامض نبرد "که برکه" را به نفع خود به پایان می‌برد.

مرزبندی جنبش انقلابی در مراحل سه‌گانه توصیف شده، بیشتر یک انتزاع تئوریک و علمی است. در زندگی واقعی خلقها، این مرزها چنان شکننده، بهم آمیخته و پرنعطف است، که در اغلب موارد بسیاری از عناصر و وظایف مرحله‌ای پسین به نحوی به مرحله پیشین محول می‌شود یا با آن ادغام می‌گردد، که تشخیص مرز را بسیار دشوار و گاه ناممکن می‌سازد. "از یک طرف رشد سیاسی در کشورهای آزاد شده، به سبقت جستن از هدف‌ها، محمل‌های مادی و وظایف مرحله مربوطه تمایل دارد، و از طرف دیگر به سبب اعمال فشار ساختهای اقتصادی-اجتماعی، خرافات سنتی و کوشش ارتجاع و امپریالیسم، سیر تکامل جزر و مدها و برگشت‌پذیری‌هایی را نشان می‌دهد."^۱

رشد غیر سرمایه‌داری، از تئوری دیروز، تا واقعیت امروز

شناخت بنیادی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" و درک آن بعنوان یک ضرورت تاریخی بطور سرشتی به درک مضمون و وظایف جنبش‌های بخش‌ملی در دوران معاصر بستگی دارد.

در دوره‌ای طولانی آماج عمده جنبش‌های ملی در هم کوبیدن نظام استعماری کهن بود. در این دوره برانداختن سلطه استعمار و دستیابی به استقلال و حاکمیت ملی مضمون اساسی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی بود. اکنون، پس از سپری شدن دوره فروپاشی نظام استعماری کهن جنبش‌های بخش‌ملی به مرحله نوینی گام نهاده است. در این مرحله که جنبش به پیکار علیه نواستعمار و وابستگی برخاسته است عامل تعیین کننده همانا گسستن سلطه اقتصادی امپریالیسم، کسب استقلال اقتصادی و درپیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه‌داری و راه گذار به سوسیالیسم است. بدینگونه جنبش

۱- راه رشد غیر سرمایه‌داری، پروفیسور آندره‌یف، ص ۸۸.



رهایی ملی در دوره جدید (دوره پس از فروپاشی امپراتوری‌های استعماری)
مضمون اقتصادی - اجتماعی عمیقی پیدا کرده و افق‌های نوینی بروی آن باز
شده است .

مسئله انتخاب راه‌رشد در رابطه با همین مختصات جنبش‌های بخش ملی
است که اهمیت خود را هرچه بیشتر آشکار می‌کند . استعمارنو، مجموعه
مناسبات و نظامات اقتصادی ، سیاسی ، نظامی و فرهنگی است که برای
نگهداشتن کشورهای رشد یابنده در حوزه تولید جهانی سرمایه‌داری و
تقسیم امپریالیستی بین‌المللی کار از سوی امپریالیسم به این کشورها
تحمل می‌شود و راه رشد غیر سرمایه‌داری ، پاد زهر و جایگزین مقابل
این تلاش‌هاست .

با چنین برداشتی است که کشوری که در مسیر غیرسرمایه‌داری رشد
می‌کند را پیشقراول جنبش‌های رهایی بخش ملی می‌دانند و در همین نکته
کلیدی است که سرچشمه کینه و خشم افسارگسیخته امپریالیسم و همه دسایس
و ترفندهای آن را برای مشکوک جلوه دادن ، بی اعتبار کردن ، عقیم گذاشتن
و انحراف راه غیرسرمایه‌داری باید جست و جو کرد .
شناخت ریشه‌های راه غیرسرمایه‌داری و درک نقش و اهمیت تاریخی آن را
باید در دو وجه ادامه داد :

نخست : وجه تئوریک رشد غیرسرمایه‌داری

دوم : وجه عملاً موجود رشد غیرسرمایه‌داری

ارتباط میان این دو وجه همان دیالکتیک حاکم بر "تئوری" و "پراتیک"
و نیز "امکان" و "واقعیت" است :

تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری ، از مرحله جنینی آن تا به امروز ، مانند
هر تئوری دیگری ، تحولاتی در روند تصحیح ، تدقیق و تکامل خود پذیرفته
است . بنیانگذاران فلسفه علمی نخستین بار در کتاب "ایدئولوژی آلمانی و
اصول کمونیسم" این اندیشه زمینه‌ساز را مطرح کردند که :

"انقلاب سوسیالیستی در اروپا ، منجر به تغییر کامل و دگرگونی بسیار
شدید سیر تکامل کشورهای عقب مانده می‌شود ."

عبارت "تغییر کامل" که در این جمله آمده ، به آن معناست که چنین
تحولی در اروپا باعث می‌شود کشورهای عقب مانده دیگر لزوماً مجبور
نخواهند شد همان راه تکامل به شیوه سرمایه‌داری را بپیمایند . مارکس و انگلس
با بسط این واقعیت که برخی از خلقها با اتکا به نظامات اقتصادی متکاملتر
در کشورهای هم جوار ، موفق شده‌اند ، از روی مراحل کاملی از رشد اجتماعی
بجهدند ، وقوع انقلاب پیروزمند سوسیالیستی را برای کشورهای عقب مانده ،
مبنای عینی چنین تحولی قرار دادند .

این اندیشه تهورآمیز علمی که روزه معجز آسایی بروی خلقهای ستمدیده‌ای
که در آنسوی مرزهای تاریخ می‌زیستند و بازیچه دست آن بودند " می‌گشود ،
در پیشگفتار روسی مانیفست کمونیست ، به شکل دیگری تجلی یافته است .



بنیانگذاران فلسفه علمی در این پیشگفتار سوال کرده‌اند:
"آیا آبهین‌های روسی که بسیار عقب‌مانده‌اند و هنوز شکلی از مالکیت
اشتراکی "گمون" را حفظ کرده‌اند، می‌توانند مستقیماً "سوی شکل عالیت
مالکیت اشتراکی کمونیستی بروند؟ و یانه، روسیه ناگزیر است همان فرایند
تلاشی ساختهای متوالی تکامل تاریخی را که غرب از سرگذراند، عیناً
بپیماید؟"

"مارکس" و "انگلس" به پرسش خویش چنین پاسخ داده‌اند:
"اگر انقلاب روسیه مقدمه‌ای برای انقلاب پرولتری غرب باشد و این هر
دو مکمل هم شوند، این مالکیت اشتراکی روسیه می‌تواند مستقیماً" در
خدمت تکامل کمونیستی درآید."

مارکس در دهقانان نظام تولید پدرسالاری و خرده‌کالایی این
استعداد را می‌دید که مجری چنین تحول و جهشی شوند. این دهقانان مولد
نوعی مالکیت خصوصی‌اند که بر یک تناقض عینی استوار است. هم مالک‌اند و
از اینرو گرایش محافظه‌کار و ارتجاعی دارند و هم زحمتکش‌اند و از اینرو
گرایش انقلابی و ضد استثمار دارند. دهقانان بسته به اینکه در چه دوران
تاریخی و در چه شرایط اجتماعی - اقتصادی بسر می‌برند، تمایلات و
روحیات محافظه‌کار یا انقلابی بروز می‌دهند. با توجه به روح این دیالکتیک
پویاست که استالین در "مسائل لنینیسم" توضیح می‌دهند:

"دهقانان میانه‌حال قبل از اکتبر، موقعی که حکومت در دست بورژوازی
بود، با دهقانان میانه‌حال پس از تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، موقعی که
دیگر بورژوازی سرنگون و سلب مالکیت شده، گنویراسیون توسعه یافته و
ابزارهای اساسی تولید در دست پرولتاریا جمع شده است، دو چیز مختلف‌اند.
یکی گردن این دو نوع دهقان میانه‌حال و در یک کفه قراردادن آن به این
معنی است که پدیده‌ها بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی شود و هیچگونه
دورنمایی باقی نماند."^۱

"مسائل لنینیسم" مابه عینی این دیالکتیک را در خصلت اقتصاد خود
ویژه دهقانی می‌جوید و تصریح می‌کند:

"اقتصاد دهقانی، اقتصاد سرمایه‌داری نیست؛ اقتصاد دهقانی ...
اقتصاد خرده‌کالایی است ... اقتصادی است که بر سر دوراهی بین
سوسیالیسم و سرمایه‌داری ایستاده است. این اقتصاد می‌تواند همانطور که
اکنون در کشورهای سرمایه‌داری روی می‌دهد، بطرف سرمایه‌داری برود و هم
می‌تواند آنطور که تحت دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما پیش آمد، بطرف
سوسیالیسم تعالی یابد."^۲

مارکس با محاسبه موقعیت دوگانه و متغیر دهقانان، در آنها انگیزه و
ظرفیت آن را می‌بیند که برای حراست از مایملکی که به دشواری فراچنگ

۱- مسائل لنینیسم، ج. اول، ص. ۲۹۲ و ۲۲۲.

۲- همانجا.

آورده‌اند، به مبارزه علیه فئودالیسم و سرمایه‌داری برخیزند. این فقط یک امکان است که برای میان برزدن یا جهش از مرحله رشد سرمایه‌داری زمینه می‌سازد. البته این زمینه بدون پیش شرط تعیین کننده انقلاب ظفرمند سوسیالیستی، هرگز نمی‌تواند کارساز باشد.

بعدها "انگلس" جانمایه امکان یادشده را در مقاله‌ای با عنوان "مناسبات اجتماعی در روسیه" بیشتر قوام آورد و تصریح کرد:

"نه تنها ممکن، بلکه ناگزیر است، که به هنگام پیروزی پرولتاریا و انتقال وسایل تولید به مالکیت عمومی ملل اروپای غربی، کشورهای که بتازگی در جاده سرمایه‌داری گام نهاده‌اند، قادر خواهند شد راه خود را بسوی سوسیالیسم بنحو شایانی کوتاه کنند. آنها در مناطقی که نهادهای قبیل‌های یا بقایای آن هنوز دست نخورده است، می‌توانند این بقایای مالکیت اشتراکی را برای نیل به سوسیالیسم مورد استفاده قرار دهند."

نه مارکس و نه انگلس آنقدر زنده نماندند تا شاهد انقلاب سوسیالیستی بهروزمندی شوند. کشورهای عقب مانده‌ای نظیر روسیه و بلغارستان که مورد نظر آنها بود، به راه سرمایه‌داری افتادند و اپورتونیست‌های انترناسیونال دوم، در هموندهای الهام‌بخش آنها را کنار گذاشتند. "وان‌کل" سوسیالیست هندی ره گزارش به کنگره آمستردام، به سال ۱۹۰۴ مدعی شد:

"سرمایه‌داری یک مرحله اجتناب ناپذیر در تکامل اقتصادی است که حتی کشورهای تحت استعمار نیز باید آن را طی کنند. فرضیه مارکس، مبنی بر اینکه برخی از کشورها قادر خواهند بود حداقل بخشی از سرمایه‌داری را دور بزنند، تحقق نیافته است."

احیای آموزش بنیانگذاران فلسفه علمی در باره امکان ظفررفتن یا میان برزدن مرحله سرمایه‌داری رشد، مانند بسیاری دیگر از اصول مارکسیسم انقلابی، به عهده لنین افتاد و او این آموزش را در شرایط دوران تاریخی دیگری، تعمیم داد و تکامل بخشید. کتاب "دوتاکتیک سوسیال دمکراسی..." لنین که فضای تاریخی آن دوران امپریالیسم بود، چنین از اندیشه رشد غیرسرمایه‌داری را در بطن خود داشت. لنین در این اثر سترگ، دیوار بین انقلاب‌ها را نفی کرد و امکان فرا روییدن بلافاصله انقلاب دمکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی از جنبه تئوریک مدلل ساخت. پایه استدلال لنین، با توجه به نیروی محرکه عمده دهقانی، کارگری انقلاب ۱۹۰۵ روسیه که "به این انقلاب بورژوازی خصلت ویژه‌ای می‌داد" چنین بود:

در شرایط روسیه بقایای وسیع سرواز در جوار مناسبات پیشرفته سرمایه‌داری، تضاد دوگانه‌ای را پدید آورده است. "تضاد موجود بین رشد نیروهای مولد و روابط نیمه‌فئودالی تولیدی، مقدمات لازم را برای انقلاب بورژوا-دمکراتیک فراهم می‌سازد. تضاد بین رشد نیروهای مولد و روابط تولید سرمایه‌داری، برای فراویی انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، شرایط عینی فراهم می‌کند."^۱

۱- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، ج. اول، ص. ۱۱۲.

لنین در شرایط سیطره بی‌منازع و انحصاری امپریالیسم برجهان، فرارویی انقلاب بورژوا - دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را موکول به سرکردگی پرولتاریا بر انقلاب می‌کرد و جلب توده‌های میلیونی دهقانان را در زیر این درفش، شرط رویش این امکان به واقعیت می‌دانست. لنین مضمون فشرده درک تهورآمیز خود را که تئوری "انقلاب پی‌درپی" مارکس خاستگاه آن بود، در این شعار گنجانید:

"در راس تمام مردم و بویژه دهقانان، در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پیگیر دمکراتیک، در راه جمهوری به پیش..."

در راس تمام زحمتگشان و استثمارشوندگان، در راه سوسیالیسم به پیش." ۱)
انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شکست خورد، اما تئوری فرارویی بلافاصله انقلاب در کوران انقلاب‌های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ و در جریان تبدیل و فرارویی انقلاب بورژوا - دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی حقیقت نافذ و گشایشگر خود را به اثبات رساند. پیروزی سوسیالیسم که سرآغاز تغییر دوران تاریخی و پیدایش امکانات نوین انقلابی بود، در نتیجه‌های تازه‌ای بروی تئوری مارکس، انگلس و لنین گشود. در پرتو این اندیشه، خلقهای بخارا، خانات خیوه، توا، مغولستان، برای اولین بار در تاریخ، بدون اینکه مرحله سرمایه‌داری را پشت سر گذارند، به مرحله سوسیالیسم گام نهادند. لنین با جمع‌بست خلاق تجربیات عملی جمهوری‌های شرق شوروی، تئوری رشد غیرسرمایه‌داری را باز هم فراتر برد و در مقیاس جهانی مطرح کرد. او در ژوئیه ۱۹۲۰ در دومین کنگره کمینترن، در گزارش به کمیسیون مسایل ملی و استعماری، اظهار داشت:

"آیا ما می‌توانیم این نظریه را بپذیریم که راه سرمایه‌داری برای آن دسته از کشورهای عقب مانده‌ای که اکنون آزاد شده‌اند و پس از جنگ در آنها جنبش‌های مترقی دیده می‌شود حتمی است؟ ما به این سوال جواب منفی می‌دهیم. اگر پرولتاریای پیروزمند انقلابی در بین آنها به فعالیت تبلیغی منظم بپردازد و دولت شوروی از وسایلی که در اختیار دارد به آنها کمک کند، در این صورت اشتباه است اگر گفته شود که راه سرمایه‌داری برای خلقهای عقب‌مانده امری ناگزیر است. این خلقها می‌توانند به یاری پرولتاریای کشورهای دیگر، از طریق چندین مرحله معین رشد و بدون طی مراحل رشد سرمایه‌داری به کمونیسم برسند."

لنین در "دو تاکتیک..." دیوار قطوری را که اپورتونیست‌های انترناسیونال دوم بین انقلاب‌ها می‌کشیدند، درهم شکست و با کنار زدن این جبر تصنعی، این اکونومیسم خالص که تکامل را تنها در حرکت خودبخود، بطبیعی، مستمر و کور تاریخ خلاصه می‌دید، امکان فرارویی انقلاب بورژوا - دمکراتیک را به مرحله‌ای از لحاظ تاریخی عالیتر نشان داد. این کشف یک انقلاب جدید نبود، کشف امکانات ناشناخته و مکنون انقلاب بود،

۱- منتخبات، جلد اول، بخش دوم، ص. ۱۳۸.

بازگشتی خلاق به تئوری انقلاب مارکس در شرایط دورانی متفاوت ، یعنی دوران امپریالیسم بود که مجال می‌داد یک مرحله تاریخی رشد ، کوتاه شود ، میان برشود و آگاهانه ، با یک پرش بلند ، سریع ، پرنیرو و با کمترین درد و ضایعه ، طی گردد . با تغییر دوران امپریالیسم و آغاز عصر گذار به سوسیالیسم این تئوری نیز می‌بایست در پرتو امکانات نوظهور گسترش یابد و غنی ترشود .

لنین به این ضرورت پاسخ داد و در پرتو تئوری خلاق ، از پراتیک مشخص و نخستین جلوه‌های تجربه جمهوری‌های آسیای میانه شوروی ، آنسوتر رفت و حذف مرحله سرمایه‌داری رشد را در مقیاس جهانی مطرح کرد . او خطاب به دومین کنگره کمینترن چنین جهش و طفره رفتنی را برای خلقهای تازه از بند رسته و کشورهای رشد یابنده انقلابی که به عواقب پر شکنجه و کم ثمر رشد سرمایه‌داری واقفند ، کاملاً " مقدور شمرد . اگر در عصر امپریالیسم دور زدن مرحله سرمایه‌داری و درپیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری در گرو هژمونی طبقه کارگر در آن کشور بود ، در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم که " اوضاع و احوال تاریخی بنحوی بنیادی تغییر یافت " و پرولتاریا در مرکز تحولات جهان قرار گرفت ، در شرط هژمونی برای در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه‌داری نیز دگرگونی حاصل شد و هر چه اهرم اصلی دوران یعنی سوسیالیسم و طبقه کارگر جهانی تناورتر و نافذتر شد ، این دگرگونی ، دامنه بیشتری پذیرفت .

مارکس و انگلس در عصر سرمایه‌داری غیر انحصاری ، امکان نیل به سوسیالیسم در کشورهای عقب مانده را در شرایط خاص ، با تکیه بر پرولتاریای پیروزمند در کشورهای دیگر ، از نظر تئوریک محتمل می‌دانستند . لنین بر شالوده میراث تئوریک بنیانگذاران فلسفه علمی و در فضای عصری دیگر ، نه فقط انقلاب پرولنتری در قاره ، بلکه " وسایل و امکانات دولت سوسیالیستی شوروی " را بمثابة محمل دور زدن مرحله رشد سرمایه‌داری ، پیش کشید . از دیدگاه لنین هژمونی در یک کشور مفروض ، از هژمونی پرولتاریا در سطح جهانی جدا نیست . این دیدگاه ، بر آموزش و اسلوب مارکس مبتنی است که طی کردن تمام مراحل رشد اجتماعی - اقتصادی را ، اعم از برده‌داری ، فئودالیسم و سرمایه‌داری ، در کل جهان ناگزیر می‌داند ، اما حذف یک یا چند مرحله از این شیوه‌های تولید را در مقیاس یک کشور جداگانه ، بعید نمی‌شمرد . بر این اساس ، برخی از خلقها ، فرما ، یون‌های کاملی را اصلاً " به خود ندیدند و فی‌المثل روسیه مرحله برده‌داری را نیمه‌مرد و مغولستان مراحل برده‌داری و سرمایه‌داری را طی نکرد . جهش از روی این مراحل در اوضاع و احوالی تحقق یافت که آن طبقه انقلابی که امر هدایت جامعه به مرحله عالی‌ترشود ، موکول به او بود ، نه تنها در جامعه هژمونی نداشت ، بلکه گاه‌چنان غایب یا ضعیف بود که نمی‌توانست به تنهایی و به‌حساب خود در تحول اجتماعی نقش بزرگی ایفا کند . فقدان هژمونی طبقه پیشرو در درون کشورهای مزبور ، با استقرار هژمونی همان طبقات در کشورهای نزدیک و همسایه جبران شد و تحول سریع و جهنده جامعه زمینه یافت .

لنین با احاطه بر این گنجینه تجربی و با امتداد دادن آن به عصر نو که
خصلت بین‌المللی آن بمراتب نیرومندتر از همه اعصار گذشته بود، اعلام کرد:
"شبهه است اگر گفته شود که راه رشد سرمایه‌داری برای خلقهای عقب‌مانده
امری ناگزیر است."

"این خلقهای نامی توانند به یاری پرولتاریای کشورهای دیگر، از طریق چندین
مرحله معین رشد و بدون طی رشد سرمایه‌داری، به کمونیسم برسند."
لنین وجود پرولتاریا را در کشورهای مزبور، بعنوان وثیقه دوزدن مرحله
سرمایه‌داری رشد، و فقدان آن را دلیل بی‌دورنمایی و بی‌بست‌این‌اندیشه‌انقلابی و
انصراف از راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌دانست.
"ب. رزنیگوف" دانشمند شوروی و صاحب‌نظر معبرمسایل کشورهای
رشدیابنده، یادآور می‌شود:

"لنین معتقد نبود که کشورهای عقب‌مانده فقط با بقدرت رسیدن احزاب
کمونیستی می‌توانند راه رشد غیر سرمایه‌داری را در پیش بگیرند. شعار دعوت به
ایجاد شوراهادر خاور، بهیچ‌وجه بمنزله مطالبه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا نبود،
بلکه بمعنی ایجاد شوراهای دهقانی، یعنی ارکان‌های غیر پرولتری حاکمیت، به
اعتبار ماهیت طبقاتی آنها بود:"^۱ "تئوری لنینی راه رشد غیر سرمایه‌داری،
ادامه تکامل آموزش وی درباره نقش جهانشمول تاریخی پرولتاریا در شرایط
آرایش و تناسب جدید نیروهای اجتماعی- سیاسی در مقیاس جهان و استراتژی
جنبش کمونیستی بین‌المللی، در مساله ملی- مستعمراتی بود. بنظر او، لنین
طبقه‌کارگر انقلابی کشورهای رشدیافته غرب و در نسبت اول پرولتاریای پیروزمند
روسیه به خلقهای زحمتکش کشورهای ستم‌زده کمک می‌کند تا به راه جدید، راه
غیر سرمایه‌داری گام نهند. کمونیست‌های خود این کشورها باید از طریق
برانگیختن و رشد دادن تمایل توده‌ها به 'تفکر مستقل سیاسی و فعالیت مستقل سیاسی'
کار در سازمان‌های خلقی را گسترش داده و در آنها تاثیر کنند."^۲

درک لنین از مساله هژمونی در کشورهای عقب‌نگهداشته شده، نافی
هژمونی نیست. برعکس، این درک بر ضرورت قطعی هژمونی برای فرارویدن
انقلاب‌های دموکراتیک دوران کنونی به مرحله‌ای غالبتر اصرار می‌ورزد.
سوسیالیسم واقعی، رسالت طبقه کارگر است و بدون سرکردگی این
انقلابی‌ترین طبقه جامعه معاصر، سوسیالیسم به یک رویا بدل می‌شود، اما
مفهوم سرکردگی طبقه کارگر در دورانی که انتقال از هژمونی سرمایه به
هژمونی کار در گستره سیاره در دستور روز قرار گرفته، در دوران پیشروی
سوسیالیسم جهانی و تحکیم برگشت‌ناپذیر مواضع آن و افول بی‌وقفه
سرمایه‌داری جهانی و زوال روزافزون نیروهای دخیره آن، در همان
چارچوب‌های قدیمی نمی‌گنجد. این مقصد، هم‌مفهومی بفرجتر و هم‌امکانات
بسیاب‌تری برای تحقق یافته‌است. روند ایجاد هژمونی در داخل یک کشور حوزه

۱- کمینترن و خاور، ص. ۱۴۱.

۲- مسایل معاصر آسیا و آفریقا، ص. ۱۲.

انقلاب‌های رهایی‌بخش، از روند پیشرفت و تعمیق انقلاب در آن کشور تفکیک‌ناپذیر است و روند پیشرفت و تعمیق، از امرهژمونی جهانی پرولتاریا جدا نیست. اصولاً برقراری هژمونی پرولتری در پایگاه‌های وسیعی از کره مسکونی ما و توسعه و تحکیم جهانی این هژمونی، به قشرهای وسیع دهقانان و زحمتکشان میدان داده‌است تا زمانیکه رهبری جنبش‌های ضدامپریالیستی را در دست می‌گیرند و ظایف دمکراتیک انقلاب را در مسیر جداسازی جامعه از سیستم سرمایه‌داری جهانی، پیگیری کنند. اگر قرار باشد هژمونی پرولتری در این کشورها حاصل شود، تنه‌اراه آن تازاندن انقلاب، دامنه و تحرک بخشیدن به اقدامات دمکراتیک، حمایت بیدریغ کمونیست‌ها از نیروهای انقلابی ملی، جلب اعتقاد آنها به ضرورت اتحاد همه نیروهای خلق در یک جبهه متحد، ایجاد سازمان‌های توده‌ای زحمتکشان که انقلابیون مارکسیست در پی ریزی و تحکیم آنها فعالانه شرکت ورزند، و رسوخ اندیشه‌های علمی ضدامپریالیستی و ضداستثمار در میان توده‌هاست. به این ترتیب هژمونی آنطور که برخی از چپ‌روها می‌فهمند و برخی از چپ‌نماها القا می‌کنند، پیش‌شرط همکاری با مبارزان انقلابی غیرپرولتری نیست، نتیجه این همکاری و یک روند حساس، پرتناقض و احتمالاً طولانی است. بر این شالوده بود که چهارمین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۲ به معتقدان سوسیالیسم علمی در کشورهای نوحاسته شرق که درگیر نبرد انقلابی‌اند هشدار داد:

"مناخ از شرکت در مبارزه علیه‌ستم امپریالیستی، به‌بهانه دفاع از منافع مستقل طبقاتی، بدترین نوع اپورتونیسم است که هدف آن صرفاً بی‌اعتبار ساختن انقلاب پرولتری در خاور است."^۱

کنگره کمینترن به احزاب کمونیست در کشورهای یادشده توصیه کرد که "باید در هر جنبشی که دسترسی آنها را به توده‌ها ممکن می‌سازد، شرکت کنند."^۲ و با ملاحظه شرایط عمومی این کشورها تأکید ورزید: "فقط با پیگیر بی‌امان علیه امپریالیسم می‌توان نقش رهبری را بعد از گرفت و با شکل اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، دامنه انقلابی این مبارزه را وسعت بخشید."^۳

سرکردگی در انقلاب، همان سرکردگی در جبهه نیروهای خلقی است. و برای اینکه خلق یک نیروی سیاسی را به رهبری برگزیند، باید نخست با تجربه شخصی خود او را بیازماید، باید کارآیی و صحت نظر و دوراندیشی و صداقت و حقانیت او را باور کند و او را برای رهبری خود شایسته و برای حل معضلات جامعه جسور و توانا بیابد. جلب این اعتقاد و اطمینان، اغلب زمانی دراز و کاری پیگیر، صبورانه و خستگی‌ناپذیر می‌طلبد. کسب هژمونی به این طریق، خود محصول نوعی مبارزه است: مبارزه در درون جبهه نیروهای خلقی، مبارزه‌ای که بیشتر خصلت مسابقه و رقابتی همه‌جانبه دارد. محور این مبارزه و رقابت، اتحاد همه نیروهای رقیب است و شناخت دقیق این محور اتحاد،

۱- کمینترن و خاور، ص. ۱۵۳.

۲ و ۳- همانجا.



ضرورتی حیاتی است. اگر سکان اتحاد رها شود، مرز بین خلق و ضدخلق بهم می‌ریزد و جبهه متلاشی می‌شود و انقلاب به تحلیل می‌رود. و اگر ضرورت تعیین‌کننده اتحاد بدستی درک شود، در این صورت هژمونی دیگر یک دیوار قطور بین نیروهای ناهمگون، امامت‌نخواه‌بود و از صورت مانع و پیش‌شرط اتحاد و همکاری، بصورت نتیجه و میوه این همراهی و پیوند درمی‌آید. تنها کسانی که به حقانیت آرمان خود و درست بودن نظراتشان اعتقاد ندارند و به پیروزی طبقه کارگر در این میدان رقابت با متحدان خوشبین نیستند، در یک کلام، تنها کسانی که داوری خلق را نمی‌پذیرند و به صلاحیت او برای انتخاب کردن ایمان ندارند، با کسب هژمونی از این راه‌وبه این شیوه مخالفند. درست در این نقطه عزیمت است که مارکسیست‌ها از انواع چپ‌روها و چپ‌نماها جدا می‌شوند. راهنمایان وفاداریان صادق خلق در صف مقابل قیم‌ها و مدعیان ولینعمتی خلق قرار می‌گیرند.

در روزگار ماکه بذره‌های اکتبر به برنشسته، مساله هژمونی تنها با درک دیالکتیک روند آن می‌تواند بدستی طرح و محاسبه شود. جوانب و جنبه‌های اساسی این دیالکتیک که بطور زنده، فعال و مکرر بر هم تاثیر می‌گذارند و در هم سرخ می‌کنند، چنین بشرح در می‌آید:

۱- در دوران ما و بویژه در مقطع کنونی، برای خلقها و انقلاب‌هایی که رهبری آنها در دست دمکرات‌های انقلابی است، روزنه‌ای تاریخی که می‌تواند در حد یک عامل تعیین‌کننده باشد، گشوده شده است. این خلقها و انقلاب‌ها قادرند "برای تولید بزرگ راه بگشایند، بی‌آنکه این تولید منجر به رشد و گسترش سرمایه‌داری شود، می‌توانند اصلاحات دمکراتیک وسیعی را در شئون مختلف حیات اجتماعی از جمله در عرصه مناسبات ارضی، بسود زحمتگشان روستا به پیش ببرند، بی‌آنکه این اصلاحات با وجود خصلت بورژوایی آن، در حریم و حصار تنگ سرمایه‌داری متوقف بماند، و ضرورتاً "سرمایه‌داری را رشد دهد، می‌توانند به تکنولوژی، تخصص، تجربه علمی و فنی، اعتبارات مالی و مناسبات تجاری طبیعی که شرط ضرور پیشرفت و تعالی و معاصر بودن با دنیای کنونی است، دست یابند، بی‌آنکه از این طریق، در تارهای سرمایه انحصاری بیافتند. این امکانات تا قبل از اکتبر در انحصار سرمایه‌داری بود و برخورداری از آن جز به ازای تبدیل شدن به‌زایده اقتصادی و آنگاه سیاسی امپریالیسم میسر نمی‌شد... عصر اکتبر به خلقهای عقب مانده امکان داده است که از یوغ سرمایه انحصاری بگسلند، اقتصاد خود را بر محور دیگری بنا نهند و از تقسیم‌کار سوسیالیسم جهانی بهره‌مند شوند."

۲- در حال حاضر جهان در مجموع خود بسوی سوسیالیسم می‌رود، پرولتاریای جهانی در مرکز دوران قرار گرفته و سوسیالیسم، سمت اصلی و

خصوصیت اصلی تکامل تاریخی جامعه بشری را تعیین می‌کند. تناسب نیروها در صحنه جهان به‌گونه‌ای برگشت‌ناپذیر به سود سوسیالیسم در تغییر است و این فرایند خود برهان استواری و گسترش روزافزون هژمونی جهانی پرولتاریاست. سیر حرکت در یک جامعه عقب مانده انقلابی نمی‌تواند از "روند اصلی تکامل تاریخی جامعه بشری" و آهنگ پر شتاب هژمونی جهانی پرولتاریا، بری باشد.

۳- "در شرایط کنونی نقش عامل بین‌المللی از لحاظ کمی بشدت افزایش یافته و از لحاظ کیفی دگرگون شده است... مناسبات بین‌المللی چنان درهم گره خورده‌اند که وضع و سیر عمومی روند انقلابی، تاثیر فعالی بر پیشرفت و دورنماهای هریک از گردان‌های آن دارد." "عامل بین‌المللی و تضادهای جهانی، اهمیت عظیم و تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری خصایص ویژه انقلاب‌ها... دارند، زیرا این عوامل مهر و نشان خود را که غالباً "هم شکل دهنده" است، بر تمام جوانب این انقلاب‌ها می‌گذارد."^۱

۴- در دوران ما تنها پیشروی بسوی سوسیالیسم می‌تواند دمکراسی را تامین و تضمین کند. سمتگیری استعماری و هجوم سرمایه بین‌المللی، کشورهای مستعمره و وابسته را به واکنش انقلابی وا داشته و "اندیشه بی‌پایگی اجتماعی سرمایه‌داری و ضرورت گذار به شکل عالی‌تر سازمان اجتماعی یعنی سوسیالیسم با نیروی هرچه بیشتری در فکر و ذهن انسان‌ها رسوخ می‌کند."^۲ تغییر اوضاع و احوال تاریخی بنحوی بنیادی "تنها موجب آن نشده است که خواستها و ایدئولوژی‌های غیر پرولتری، غیر مارکسیستی، دمکراتیک انقلابی، بالمآل بی‌اندازه زیاده‌تر از آنچه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ممکن بود، به سمت تحول سوسیالیستی جهان متمایل گردند، بلکه همچنین موجب تحول در خود ایدئولوژی‌های دمکراتیک انقلابی در جهت اخذ بعضی از احکام جداگانه سوسیالیسم علمی شده است."^۳ لنین که دورنماهای آینده را به شعاع خلاقیت خویش می‌کشید و همواره "می‌توانست آن پدیده نوینی را دریابد که آینده به آن تعلق دارد" باتوجه به همین استعداد فراورنده دمکرات‌های انقلابی در دوران کنونی بود که در ارتباط با اوضاع مغولستان خاطر نشان ساخت: "عناصرشانی می‌توانند به توده پرولتری تبدیل شوند"^۴ و سازمان سیاسی دمکرات‌های انقلابی به کمک کمونیست‌ها می‌تواند به "حزب کمونیست فراروید."^۵ ... زندگی صحت این پیش‌بینی پرذکاوت علمی را تایید کرد.

۵- "باید به این مطلب بسیار مهم توجه داشت که منافع آینده

- ۱- انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی... ج. اول، ص. ۴۸
- ۲- یونوماریف، مسایل بین‌الملل، شماره ۵، مهر و آبان ۱۳۵۶.
- ۳- مسایل معاصر آسیا و آفریقا، ص. ۱۲۲.
- ۴- کمینترن و خاور، ص. ۱۴۱.
- ۵- همانجا.

توده‌های خرده‌بورژوازیی خاور در این نیست که سرشت خرده‌بورژوازیی آنها تثبیت گردد، بلکه در این است که آنها دوش به دوش رشد تاریخی که در سراسر جهان در سمت برتری یافتن 'گرایش زحمتکش' بر 'گرایش مالک' در جریان است، هرچه سریعتر رشد و تطور یابند. "خصلت دوگانه تولید کننده کوچک و بخصوص توده‌های میلیونی افشار دهقانی که انگیزه نوسان آنها میان پرولتاریا و بورژوازی است، همراه با گرایش عمومی تاریخ و در راستای منافع عینی این توده‌ها، در تغییر است. این تغییر، توده‌های انبوه زحمتکش را هر دم از بورژوازی دورتر می‌کند و انعکاس آن در تکامل و ژرفش انقلاب‌های ضدامپریالیستی تاثیر بسیار می‌گذارد. گرایش تاریخی مهم در تکامل بسیاری از انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی دوران معاصر عبارت است از نزدیکی آنها، از طریق تعمیق مضمون اجتماعی این انقلاب‌ها، به سایر نیروهای روند انقلاب جهانی و تجلی کامل نقش مترقی آنها بر این معنا. این پدیده از دیالکتیک عینی خود مبارزه انقلابی و سمنگیری آن علیه دشمن مشترک و نیز کنش متقابل میان جریان‌های مبارزه انقلابی جهان و تاثیر پیشاهنگ پرولتاریای آن نشأت می‌گیرد.

تنها با درک مساله هژمونی به این شیوه، تنها با شناخت مناسبات متقابل و پردامنه هژمونی پرولتری در یک کشور جداگانه و هژمونی جهانی پرولتاریا، تنها با احاطه به مختصات روند واحد انقلاب جهانی و ویژگی‌های گردان‌های متشکله آن و اینکه روند انقلابی در مجموع دستخوش دگرگونی و پیشرفت است و اشکال اتحاد گردان‌های انقلاب جهانی دمبدم قلمروهای تازه‌تری را در بر می‌گیرد، پرولتاریا می‌تواند حتی زمانیکه اقلیت جمعیت یک کشور را تشکیل می‌دهد و یا سازمان سیاسی او کوچک و دارای دامنه عمل محدود است، در ژرفش و تحول انقلابی، سمنگیری راه رشد جامعه، نقش تاریخی مهمی ایفا کند. آن مشی سیاسی که از چنین درک عینی بیرون می‌آید، سیاست اتحادها را فعال می‌کند، نقش طبقه کارگر را بالا می‌برد، به تقویت نیروی محرک انقلاب یاری می‌رساند و به حکم محتوای انقلابی خود، به مشی توده‌ها بدل می‌شود...



راه رشد غیر سرمایه‌داری، راهی است که برای اولین بار در تاریخ تجربه می‌شود و در قلمرویی بکر، وسیع، ناهمگون، متلاطم و برتناقض از جهان معاصر، گسترش می‌یابد. هم‌نوایی این تجربه، هم بیسابقه بودن آن، هم ساختار اقتصادی-اجتماعی یغرنج جوامعی که عرصه این راه رشد است، هم روند توفانی عصر انقلابی ما، سبب شده است که راه رشد غیر سرمایه‌داری در زمینه تئوری و پراتیک، با مسایل انبوه و بحث‌های پردامنه‌ای همراه باشد. این راه به آغاز، بسی بیشتر از فرجام خود نزدیک است، اما این واقعیت به هیچ‌وجه به معنی کم توشه بودن راه رشد غیر سرمایه‌داری و کم‌اعتبار بودن دستاوردهای آن نیست. برعکس، راه رشد غیر سرمایه‌داری از هنگامی که از یک تئوری مجرد، به یک واقعیت زنده و تناور دنیای ما تبدیل شده، با همه جوانیش، به گنجینه عظیمی از تجربیات راهگشا و تاریخ‌ساز دست یافته‌است. این گنجینه اینک بخشی از ثروت انقلاب جهانی است و بدون آن مارکسیسم-لنینیسم بمثابه انقلابی‌ترین تئوری دوران، بخشی از وجود خود را کم خواهد داشت.

تکیه بر اهمیت و غنای نافذ تئوری و پراتیک راه رشد غیر سرمایه‌داری در عین حال به معنی کامل بودن و بی‌نیازی آن از تکامل و تدقیق هرچه بیشتر نیست. کشورهایی که راه رشد غیر سرمایه‌داری را انتخاب کرده‌اند، با هر گام، نکته‌های تازه و آموزشی نو به تجربه جهانی در این زمینه می‌افزایند و این تئوری را به سهم خود صیقل و جلا می‌دهند. این آیین تخطی‌ناپذیر مارکسیسم است که از زندگی تغذیه می‌کند و از آن می‌آموزد تا استحقاق و توان تغییر آنرا بیابد.

دربرسی‌های گذشته دیدیم که انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی در عصر ما بادونوع‌رهبری طبقاتی دارای دورنماست :
۱- رهبری طبقه کارگر.

۲- رهبری دمکرات‌های انقلابی .

و گفتیم که پیدایش دولت‌های دمکراسی انقلابی که امر هدایت برخی از کشورهای رشدیابنده را در روند تکامل غیرسرمایه‌داری به عهده دارند، یکی از آثار تبعی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، تغییر تناسب نیروها به سود جنبه سوسیالیسم و ترقی اجتماعی در مقیاس جهانی، انتقال ابتکار تاریخی به سوسیالیسم، پیروزمند و ایجاد نوعی هژمونی پرولتری، با ویژگی فعال، رشدیابنده و برگشت‌ناپذیر، درگستره بزرگی از جهان است .

اکنون دیگر یک حقیقت مسلم و خدشه‌ناپذیر است که اگر رهبری جنبش در دست طبقه کارگر و نماینده آن حزب مارکسیست-لنینیست باشد رشد سرمایه‌داری با انقلاب سوسیالیستی قطع می‌شود و راه میان‌بر رشد با قاطعیت و با کمترین رنج و تعب پیموده می‌شود . اما آنچه اینک درک و باور آن از حساسیت و اهمیت بسیاری برخوردار است و شناخت آن شرط ضرور شناخت روندهای پیچیده انقلاب در حوزه جنبش‌های رهایی ملی در عصر ما است همان توان و امکان نیروهای دمکرات انقلابی برای درپیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری است .

طیف وسیعی از چپ‌روها و راست‌های چپ‌نما در پیش‌گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری به رهبری نیروهای غیر پرولتری (دمکرات‌های انقلابی) را خواب و خیال می‌دانند و برآنند که این راه در نهایت نه به سوسیالیسم ، بلکه به ورطه سرمایه‌داری سقوط می‌کند . آنها می‌گویند نفی راه سرمایه‌داری رسالت تاریخی پرولتاریاست و این فکر که نیروی دیگری بتواند راه سرمایه‌داری را نفی و راه غیرسرمایه‌داری پیش گیرد، رویزیونیسم ناب و خیالبافی اپورتونیستی است که جز به سراب دست نمی‌یابد . چپ‌روها و راست‌های چپ‌نما برای مستحکم نشان دادن نظرات خود نقل قول‌های پراکنده‌ای از کلاسیک‌های مارکسیسم-لنینیسم را بدون رعایت دوران تاریخی، تناسب نیروهای طبقاتی در مقیاس جهانی و در چهارچوب ملی، سطح آگاهی، تجربه سیاسی، شکل توده‌ها و دیگر عوامل و محاسبات موثر، دست‌انویز قرار می‌دهند و با تحریف مارکس و انگلس و لنین، به روح و بنیاد آموزش آنها هجوم می‌برند. لنین در عهد خویش اصحاب این شیوه را با صفت "علاج‌ناپذیر" توصیف می‌کرد و با لحن گزنده و ملامت‌گری به افشای آنها بر می‌خاست :

" فقط فضل فروشان علاج‌ناپذیر می‌توانند مسایل خاص و بغرنج مطروحه را تنها به کمک نقل قول‌هایی از این یا آن اثر مارکس، که بیان دوران تاریخی دیگری است، حل کنند " ۱ .

گزینش راه رشد غیرسرمایه‌داری، از سوی نیروهای انقلابی غیرپرولتری، اولاً " محصول تاریخی دوران انتقالی جهان به سوسیالیسم است و ثانیاً " محصول مرحله خاصی از این دوران است که تغییرات ناشی از انقلاب اکتبر،



به مرحله کیفی جدیدی رسیده و شرایط عینی برای اینکه انقلاب جهانی در تمام جبهه‌ها دست به وسیع‌ترین تعرض زند، پخته شده است. مدعیان و خرده‌گیران نه تنها این عامل کلیدی را در نمی‌یابند، بلکه از درک گفتار و آموزش مارکس، حتی درافق دوران تاریخی او، عاجزند. اگر جز این بود آنها با اندک جستجو و تعمق درمی‌یافتند که تئوری حذف مرحله رشد سرمایه‌داری، در آن کانون‌های جهانی که خلقها با فاصله بعیدی از تمدن معاصر عقب مانده‌اند، توسط خود بنیانگذاران سوسیالیسم علمی پایه‌ریزی شده است. مارکس و انگلس برای آینده‌ای که پرولتاریا به یک نیروی بین‌المللی تبدیل شده، راه میان‌بر به سوسیالیسم را در امکان خلقهای ستمدیده و بیدار شده‌ای که فاقد هرگونه پرولتاریایی هستند، می‌دیدند. در آن هنگام این امکان انقلابی نه در واقعیات موجود، بلکه با تجرید این واقعیات و به یاری اسلوب علمی خلاقی، قابل پیش‌بینی بود. آن آینده اکنون فرارسیده است و بیش از ۱۵۰ میلیون تن از آن خلقهای ستمدیده و بیدار شده، در ۱۵ کشور آسیایی و آفریقایی، با طرد تدریجی سرمایه‌داری، راه رشد غیرسرمایه‌داری را به صورت واقعیاتی انکارناپذیر و روندی گسترش‌یابنده درآورده‌اند. اگر در زمان مارکس و حتی دوران تاریخی پس از او، انکار راه غیرسرمایه‌داری رشد و ستیز با آن، صرفاً "به بحث‌های مجرد و تئوریک و محفل دانشمندان و پژوهندگان، محدود می‌شد، امروز که تئوری به واقعیت فرارویدیده و این واقعیت سهم بزرگی در زندگی خلقهای عقب نگه‌داشته شده و میدان انقلاب جهانی ایفا می‌کند، انکار و ستیز با آن، مفهوم دیگری می‌یابد. امروز هر کلام و کرداری که بخواهد راه رشد غیرسرمایه‌داری را زیر علامت سوال بکشد، به آن زخم بزند، صحت و اعتبار آنرا با سوءظن و تردید بیوشاند، محتوای آنرا مسخ کند و بنحوی از انحاء به سوی آن سنگ پرتاب کند، صرفنظر از اینکه چه نیتی در پس آن نهفته است، نان به تنور سرمایه‌داری جهانی می‌چسباند. چنین کلام و کرداری درست به اندازه شعاع تاثیر خود، یکی از نافذترین دستاوردهای تئوریک مارکسیسم-لنینیسم و یکی از امیدبخش‌ترین چشم‌اندازهای پیکار خلقها را زیر ضرب می‌گیرد.

با اینهمه باید صف مخالفان و خرده‌گیران خودآگاه را که به مقتضای منافع طبقاتی خود در برابر تئوری و پراتیک راه رشد غیرسرمایه‌داری سنگر می‌کنند و حتی عبارات مارکس و انگلس و لنین را از ریشه قطع می‌کنند، تا این سنگر را استتار کنند، از آنهایی که علیرغم موقعیت و آرمان‌های خود در این موضع قرار گرفته‌اند، جدا کرد. باید ماهیت و شگردهای گروه اول را روی دایره ریخت و به گروه دوم یاری داد تا بر پیشداوری‌ها، معلومات یکسویه و ناقص و اسلوب جامد خود غلبه کنند و جای مناسب خویش را در این نبرد سترگ و سرنوشت‌ساز برای بنای جامعه و جهان نوین باز یابند.



بیگانگی از دیالکتیک راه رشد غیر سرمایه‌داری در این برهه از عصر ما که روح گدازان انقلاب در آن دمیده است، منشا بسیاری از سوء تفاهم‌ها و تفسیرهای یک‌بعدی درباره این روند است. روند رشد غیر سرمایه‌داری اغلب طولانی، ناهموار، پر از گسیختگی و پیشرفت و واگشت است و همین طبیعت دشوار، در دیرشناسی آن سهم بسزایی دارد. بسیاری از کسانی که بدون سونیت، راه غیر سرمایه‌داری به رهبری نیروهای انقلابی غیر پرولتری را تنها یک بن‌بست فرساینده و بی‌ثمر معرفی می‌کنند، دچار این گره ذهنی‌اند که چگونه ممکنست یک نیروی غیر پرولتری سمت‌گیری سوسیالیستی کند و با پیمودن مراحل به سوسیالیسم علمی دست یابد؟ آیا چنین انتظاری مغایر نص صریح آموزش مارکس و لنین نیست که "هر نیرویی تنها تا مرحله معینی متحد طبقه کارگراست"؟

درست در همین گره‌گاه است که انواع مائوئیست‌ها و چپ‌نماها به عوام فریبی دست می‌زنند و تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری را در مقابل مارکسیسم - لنینیسم می‌گذارند و آن را "رویزیونیسم مسلم" و "تئوری خرده‌بورژوازی" می‌نامند. آیا واقعا "انطور که چپ‌روها و راست‌های چپ‌نما ادعا می‌کنند تئوری رشد غیر سرمایه‌داری بدعتی است که می‌خواهد بدست خرده‌بورژوازی سوسیالیسم بسازد؟ آیا این تئوری "طبقه کارگر را خلع سلاح می‌کند و عثمان آن رابه خرده‌بورژوازی می‌سپارد"؟ آیا پیشاهنگ انقلاب را به سیاهی لشکر دنباله‌روی خاصی مبدل می‌کند؟

واقعیت این است که این یاوه‌ها هیچ ارتباطی به تئوری و پراتیک رشد غیر سرمایه‌داری ندارد. سوسیالیسم واقعی هم‌دیروز، هم‌امروز و هم فردا، جز در پرتو تئوری مارکسیسم - لنینیسم و جز به نیروی انقلابی طبقه کارگر ساخته نشده و ساخته نخواهد شد. و تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری از همین اعتقاد خلل‌ناپذیر بیرون آمده، به خدمت آن کمر بسته و خود تائید این قانونمندی است. در تاکید این نکته مرکزی است که اولیانفسکی، تئوریسین پرآوازه راه رشد غیر سرمایه‌داری خاطرنشان می‌کند "مرحله سوسیالیستی انقلاب نمی‌تواند بدون رهبری مارکسیستی - لنینیستی پرولتاریا انجام یابد". امکان رشد غیر سرمایه‌داری به رهبری دمکرات‌های انقلابی به هیچ‌وجه ناقص رسالت تاریخی پرولتاریا نیست، در اصل این امکان از تحقق رسالت جهانی پرولتاریا ناشی شده و به تناسب توسعه و تحکیم این رسالت، قوام و شوک‌فایی بیشتری می‌یابد. ظهور عملی رشد غیر سرمایه‌داری و گسترش آن یکی از آثار جهانگیر شدن امر پرولتاریا و پیروزی گسترش یافته این امر است، چندانکه عنصر سوسیالیسم در تار و پود تمامی روندها و پدیده‌های دوران بطور عمقی نفوذ کرده و در حال تسخیر این پدیده‌ها و روندهاست.

۱- راه رشد غیر سرمایه‌داری، آندره یف، مقدمه بقلم اولیانفسکی، ص ۱۳۰.

باید تصریح کرد و دوباره و چندباره تصریح کرد که درک دیالکتیک راه رشد غیرسرمایه‌داری تنها و تنها با در نظر گرفتن این نوع رشد بمثابة یک روند میسر است. بدون چنین ساختی هرگونه دورنمایی از میان برمی‌خیزد و از نشوری مزبور جز کاریکاتوری برجای نمی‌ماند. این معنی را نخست باید در دو عرصه جداگانه بشکافیم و آنگاه پیوند درونی و تاثیر متقابل آنها را بر یکدیگر توضیح دهیم: نخست در عرصه عینی و ذهنی درون کشور مربوطه و دوم در عرصه عینی و ذهنی جهان معاصر.

۱- بنیاد تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری بر ماهیت دوگانه آن نیروهای اجتماعی متکی است که رهبری بسیاری از جوامع رشدیابنده را در دوران جاری در دست دارند. نوده عظیم دهقانان زحمتکش، خرده‌بورژوازی شهری و روشنفکرانی که روحیات و گرایشهای این نیروها را منعکس می‌کنند. ستون فقرات دمکراسی انگلایی را تشکیل می‌دهند. عمده کارکنان جزء و دون پایه بخشهای دولتی و خصوصی از یکسو، بورژوازی کوچک از سوی دیگر و عناصر و کارورزان وابسته به نهادهای ماقبل سرمایه‌داری که در زیر پاشنه آهنین سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، یعنی بختک جهان ما، فشرده می‌شوند، دارای وجوه مشترک. منافع مشترک و تمایلات نزدیک و شبیه به نوده دهقانان و خرده‌بورژوازی هستند، و با آنها در یک صف و یک جبهه گرد می‌آیند. این جبهه علیه‌رغم تنوع عناصر آن، محور یا محورهای عمومی واحدی دارد و ناآهونی روید تجزیه طبقاتی و قطب‌بندی جامعه بسیار عمیق شده، می‌تواند همسویی اجتماعی و سیاسی عناصری را که دربرگرفته بطورنسبی حفظ کند. محوراساسی جبهه، پیکار در راه رهایی ملی، پیکار ضدامپریالیستی است. لنین با تعمق در مضمون این پیکار و توجه به نیروهای محرک آن، داهبانه پیش بینی کرده بود که " مبارزه رهایی‌بخش ملی به مبارزه برای رهایی اجتماعی ارتقا خواهد یافت " لنین به ارتباط درونی مبارزه علیه‌امپریالیسم با مبارزه علیه سرمایه‌داری وقوف کامل داشت، چرا که امپریالیسم را در نهایت نماد واقعی و هیولایوار سرمایه می‌دانست و با اشاره به هزاران رشته‌مربی و نامربی که این دو را بهم می‌پیوندند، اطمینان می‌داد که تعمیق مبارزه با این نماد، نمی‌تواند سرمایه‌داری را به درجانی زیر ضربه نبرد. لنین تصریح می‌کرد که نوده‌های میلیونی زحمتکشان و ستمدیدگان سرمایه که در آوردگاه ضدامپریالیستی حاضر می‌شوند، مهر و نشان خود را بر این پیکار می‌زنند، از اینرو:

" مبارزه خلقها برای رهایی از امپریالیسم اهمیتی صرفاً ملی ندارد و مضمون آن از حدود دمکراتیک عام فراتر می‌رود. این مبارزه بطور اجتناب‌ناپذیری، امپریالیسم و سرمایه‌داری را هدف قرار خواهد داد." درک لنینی از گرایش مبارزه ضدامپریالیستی به مبارزه ضدسرمایه‌داری در



بین‌المللی و عاملی نوین در تاریخ تکامل بسیاری از خلقها تبدیل شد.
"گنستانتین زارودوف" در بررسی این تجربه در کوبا می‌نویسد:
"کوبا نمونه‌گشورهایی است که راه دمکراتیک انقلابی را پیمود... در
راه دمکراتیک انقلابی، دمکرات‌های انقلابی که بعداً "وضع مارکسیسم-
لنینیسم را می‌پذیرند، نیروی مسلط هستند"^۱
"زارودوف" با مراجعه به برخی از انقلاب‌های حوزه جنبش‌های
رهایی‌بخش ملی می‌نویسد:

"حتی در گشورهایی که هیچ حزب مارکسیستی - لنینیستی وجود
نداشت و مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی تحت رهبری نیروهایی
انجام گرفت که از جهت ایدئولوژی به آنها نزدیک بودند، مسیرم‌نگیری
سوسیالیستی پس از پیروزی انقلاب ملی به عاملی تعیین‌کننده در تحولات
اجتماعی آنها تبدیل شد. آنگولا، موزامبیک، اتیوپی، کنگو و بنین که در
آنها احزاب انقلابی پیشاهنگ، تحت رهنمون اندیشه‌های سوسیالیسم علمی
تشکیل شده‌اند، از این جمله‌اند."^۲

"زارودوف" در بیان ظرفیت رشد دمکرات‌های انقلابی، و افق سیاسی-
طبقه‌ای آنها در شرایط کنونی می‌گوید:

"مارکسیست - لنینیست‌ها در اعتقاد از جوانب منفی سیاست
دمکرات‌های انقلابی در عین حال اعتقاد دارند که دمکرات‌های انقلابی اگر
بطور استوار و پیگیر راه سوسیالیسم را دنبال کنند، به صورت نیروی تعیین
کننده‌ای در گشورهای در حال توسعه باقی می‌مانند که می‌توانند سم‌نگیری
سوسیالیستی آنها را تامین کنند. اما این نقش زمانی به نحوی موفقیت‌آمیز
انجام می‌شود که دمکرات‌های انقلابی به مواضع سوسیالیسم علمی روی آورند.
در گذشته این مساله توسط نمونه کوبا به اثبات رسیده است و امروز توسط
تکامل انقلاب در جمهوری دمکراتیک یمن به اثبات می‌رسد."^۳
"زارودوف" با جمع‌بست آزمون‌های دو دهه اخیر گشورهایی که راه
رشد غیرسرمایه‌داری را می‌پیمایند، نتیجه می‌گیرد:

"تکامل ظرف‌نمون گشورهای یاد شده در مسیر راه سوسیالیستی، این
نتیجه‌گیری را تایید می‌کند که تئوری مارکسیستی-لنینیستی انتقال به
سوسیالیسم در مورد گشورهایی نیز که در آنها طبقه کارگر نیرومندی وجود
ندارد و سنت‌های فئودالی، قبیله‌ای و مذهبی غلبه‌دارد، صادق است."^۴

-
- ۱- نشریه "سوسیالیسم، اصول، پراتیک، چشم‌اندازها"، شماره اول،
سال ۱۹۸۲.
 - ۲- همانجا.
 - ۳- همانجا.
 - ۴- همانجا.

شرایط عینی و ذهنی در سطح جهان

۲- ارتباط نزدیک جنبش‌های رهایی‌بخش ملی با دیگر نیروهای انقلابی و پیوند عینی آن با پرولتاریای جهانی در مبارزه ضد امپریالیستی، بطور فزاینده‌ای بر ویژگی جنبش آزادیبخش ملی تاثیر می‌گذارد. به این ترتیب علاوه بر ماهیت ملی و میهن‌پرستانه نیروهای اجتماعی وابسته به دمکرات‌های انقلابی و شرایط داخلی کشور، عامل خارجی نیز در فرارویی دمکراسی انقلابی به سوسیالیسم علمی نقش بسیار با اهمیتی ایفا می‌کند. این نقش تعالی بخش، همان بازتاب دوران است که نه فقط بمثابة عامل خارجی عمل می‌کند، بلکه به نحوی عامل درونی هم هست. خصلت دوران ما که دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی است در زندگی ملل جداگانه تغییرات دامنه‌دار و عمیق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پدید می‌آورد. اشتراک هدف‌های سوسیالیسم و جنبش رهایی‌بخش ملی، در ستیز با امپریالیسم با منافع اجتماعی و طبقاتی آنها تکمیل می‌شود. "هنگام بررسی اتحاد کشورهای سوسیالیستی و نیروهای آزادیبخش باید تصریح شود که مضمون اصلی و شالوده آن را تاثیر متقابل هر سه جزء متشکله پروسه واحد انقلاب جهانی که بطور عینی و قانونمندانه پدید آمده، تشکیل می‌دهد." (۱) "بروتنتس" این معنی ظریف را بطور جامعی مطرح می‌کند:

"گرایش تاریخی مهم در تکامل بسیاری از انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی دوران معاصر عبارت است از نزدیکی آنها، از طریق تعمیق مضمون اجتماعی این انقلاب‌ها به سایر نیروهای روند انقلاب جهانی و تجلی کامل نقش مرفعی آنها بر این مینا. این پدیده از دیالکتیک عینی خود مبارزه انقلابی و سمگیری آن علیه دشمن مشترک و نیز گنش متقابل میان جریان‌های مبارزه انقلابی جهان و تاثیر پیشاهنگ پرولتاریای آن نشات می‌گیرد." (۲) "وحدت روند انقلاب جهانی و ارتباطات متقابل میان گردان‌های مختلف آن، زمینه‌های دائم برای هماهنگی و اتحاد میان این گردان‌ها را فراهم می‌آورد و این هماهنگی و اتحاد مطابق با تکامل خود این گردان و روند انقلابی، در مجموع دستخوش پیشرفت و دگرگونی است. گرایش تاریخی در راستای تنوع اشکال این اتحاد روبه افزایش است و دمیدم قلمروهای تازه‌تری از مناسبات میان گردان‌های روند انقلاب جهانی را در بر می‌گیرد." (۳)

از مرحله "ترقی اجتماعی" تا "سمگیری سوسیالیستی"

رشد دمکرات‌های انقلابی و فرارویدن دمکراسی بسطخ انقلابی

- ۱- درباره تشدید بحران عمومی سرمایه‌داری، انستیتوی اقتصاد جهانی و مناسبات بین‌المللی آکادمی علوم اتحاد شوروی.
- ۲-۳- انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی دوران معاصر، ج. اول، ص. ۴۷۰ و ۵۳.

پیگیر پرولتری، در محدوده کشورهای جداگانه با گرایش عمومی جهان بسوی سوسیالیسم هماهنگ است. از این حکم نباید به این نتیجه مخاطره‌انگیز رسید که این سیر تحولی، بر روی خط مستقیم و با جلوه‌های کاملاً "قابل رویت و خالص و مرزبندی شده انجام می‌گیرد. تحول یادشده، خود مظهری از تشدید توفانی مبارزه طبقاتی در چارچوب ملی و مقیاس جهانی است و با پیچ‌وخمها، جنبش‌ها و عقبگردها و تغییر ناگهانی اشکال و ابداع اشکال نوین و گاه‌ناشناخته همراه است. تا هنگامی که تحول انقلابی به‌سمتگیری سوسیالیستی منجر شود، مبارزه‌ای متوالی و سخت باید به‌سامان برسد. در طی این مبارزه که با ژرفش جنبش موازی است، عناصر و نیروهای جنبه انقلاب جایجا می‌شوند، لایه‌بندی‌های جدید بوجود می‌آید و نمایندگان سیاسی جدیدی ظهور می‌کنند. رادیکال شدن جنبش، نیاز به رهبران رادیکالتر، واقع‌بین‌تر و پویاتر را مطرح می‌کند و اگر رهبران و مسولان سابق پایه‌ای این نیاز رشد نکنند، با فشار ضرورت کنار زده می‌شوند و جای خود را به چهره‌های مناسب‌تر می‌دهند. این قانونمندی رشد جنبش‌هاست. تنها پیشرفت، جواز زنده ماندن انقلاب‌هاست. اگر انقلاب صرفنظر از افت و خیزهایش، همچنان به پیش‌نمازد، نه تنها از لحاظ عینی پایگاه‌های طبقه کارگر وسعت می‌یابد، بلکه جناح چپ دمکراسی انقلابی نیز مرحله به‌مرحله بر مواضع و اهرم‌های بیشتری چیره می‌شود: "در اثر منطق تکامل مبارزه طبقاتی، تنها با چیره شدن بر تضادهای اجتماعی است که حلقه‌ای از دمکراسی انقلابی که در دفاع از منافع خلق پیگیرتر است، مارکسیسم را کشف می‌کند و قادر به اتخاذ مواضع ایدئولوژیکی طبقه کارگر می‌شود." ۱)

روند دیالکتیکی حرکت و تکامل انقلاب در کشورهایی که راه رشد غیر سرمایه‌داری را انتخاب کرده‌اند، به‌ترتیبی که تشریح شد، مبین آن است که سمتگیری سوسیالیستی، اگرچه همان راه رشد غیرسرمایه‌داری است، اما مرحله‌ای پیشرفته و پخته شده از این راه است. ۲. اکثر تفوریسین‌های معتبر مسایل کشورهای رشد‌یابنده اصطلاح راه غیرسرمایه‌داری را در برابر راه سرمایه‌داری بکار می‌برند. با این نگرش، امکانی که در برابر خلقهای تازه آزاد شده قرار می‌گیرد به‌دو شاخه کلی تقسیم می‌شود:

۱- اشکال مختلف رشد بشیوه سرمایه‌داری.

۲- اشکال مختلف رشد، بشیوه غیرسرمایه‌داری.

پس از پیروزی سیاسی جنبش انقلابی، مبارزه برای انتخاب راه رشد، شدت می‌گیرد. حتی با سلطه نمایندگان دمکراسی انقلابی بر اهرم‌های سیاسی، این مبارزه خاموش نمی‌شود، اوج، پیچیدگی و تنوع فزاینده‌ای

- ۱- نیکلای کوسوخین، رئیس بخش آفریقایی آکادمی علوم اتحادشوروی و متخصص مسایل اجتماعی و ایدئولوژیک کشورهای رشد‌یابنده.
- ۲- در عین حال بعضی از پژوهندگان هم عنوان "راه رشد غیرسرمایه‌داری" را با "سمتگیری سوسیالیستی" معادل می‌گیرند.

می‌یابد. در این‌فاز مناسبات و محمل‌های سرمایه‌داری مدام محدود می‌شود، عقب‌زده می‌شود و باز جوانه می‌زند و بشکلی تازه سر برمی‌دارد. این روند بویژه در بعد سیاسی آن خصلت سرمایه‌داری ندارد، اما سرمایه‌داری را هم کنار زنده است. نبرد "گه‌برگه" جوش و خروش زایدالوصفی می‌یابد و هم‌زمان با آن قطب بندی جامعه خطوط بارزتری می‌گیرد و صف‌بندی‌ها جوهر طبقاتی خود را بر ملا می‌کنند. در تعدادی از کشورهای رشدیابنده در این مرحله نوعی سیاست و شعار "نئوسوسیالیسم- نه گایتالیسم" برای مدتی و بدرجاتی جلوه می‌کند. این پدیده خود عامل بازدارنده است و ریشه‌های عمیق پیچیده‌ای دارد. "ستمگری دیرین دول امپریالیستی بر خلق‌های مستعمرات و خلق‌های ضعیف، در بین توده‌های زحمتکش کشورهای ستمکش نه تنها بغض و گینه، بلکه حس عدم اعتماد نسبت به ملل ستمگر بطور کلی و از آن جمله نسبت به پرولتاریای این ملل بطور کلی باقی‌گذاشته است... از طرف دیگر هر قدر کشوری عقب‌مانده‌تر باشد، بهمان نسبت تولید زراعتی کوچک، مناسبات پاتریارکال و دور افتادگی‌گه‌ناگزیر موجب نیرومندی و استواری خاص عمیق‌ترین خرافات خرده‌بورژوازی، یعنی خرافات خودخواهی ملی و تنگ‌نظری ملی می‌گردد، شدیدتر است. از آنجا که این خرافات پس از محو امپریالیسم و سرمایه‌داری در کشورهای پیشرو و پس از تغییرات اساسی در تمامی بنیاد زندگی اقتصادی کشورهای عقب‌مانده محو خواهد شد، لذا سیر زوال این خرافات نمی‌تواند یک سیر بطنی نباشد. از اینجاست که پرولتاریای آگاه کمونیست در کلیه کشورها موظف است نسبت به بقایای احساسات ملی در کشورها و در بین خلق‌هایی که طی مدتی طولانی تحت ستم بوده‌اند، با احتیاط و توجه خاصی رفتار نماید و به‌همین سان موظف است بمنظور از بین بردن سریع‌تری اعتمادی و خرافات مزبور، به گذشت‌های معین تن دهد."^۱

فاز اول تکامل کشورهای آزاد شده، زیر رهبری دمکرات‌های انقلابی اغلب مرحله "ترقی اجتماعی" خوانده می‌شود. در فاز بعدی، توسعه بخش دولتی اقتصاد و نظارت بر بخش خصوصی محدود کردن آن شتاب می‌گیرد. این حرکت هرچند خودبه‌خود یک اقدام سوسیالیستی نیست، اما گرایشی در سمت اجتماعی کردن تولید و در شرایط معین در سمت سوسیالیسم است. دمکرات‌های انقلابی هنوز بر پندارهای ذهنی و ایدئولوژی خرده‌بورژوازی بی‌ثباتی که گلچینی از نظرات متفاوت و متناقض است، غلبه نکرده‌اند، اما سرمایه‌داری در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک ضربه‌های عمیقی خورده و بسیاری از مواضع کلیدی را از دست داده است. این فرایند رشد غیرسرمایه‌داری است. از آنجا که در نهایت فقط دو نوع راه رشد و دو ایدئولوژی اصلی وجود دارد، راه رشد غیرسرمایه‌داری در صورت پیشرفت و تکامل، بدست‌گیری

۱- لنین، مجموعه آثار و مقالات. ترجمه پورهرمان، ص. ۷۷۸.

سوسیالیستی می‌انجامد. مشخصه سمنگیری سوسیالیستی، انتخاب آگاهانه هدف‌های رشد است.

تعیین دقیق این نقطه عطفها در روند رشد غیرسرمایه‌داری، همواره میسر نیست. مضامین لحظه‌های مختلف راه رشد اغلب درهم ادغام و یا پیش و پس می‌شوند، مرزهای قراردادی در زندگی واقعی بهم می‌ریزند و ترتیب خود را از دست می‌دهند. این طبیعت تاریخی روندهاست، اما مقوله منطقی رشد غیرسرمایه‌داری بهمان ترتیبی که توصیف شد، قابل تبیین است.

مدعیان و راه رشد غیرسرمایه‌داری

آنهايي که تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری را بد می‌فهمند و آن را بی‌گونه‌ای سطحی، یکسویه و جامد معرفی می‌کنند، از آنهايي که از مواضع مختلف با این تئوری انقلابی می‌ستیزند، کمتر به آن لطمه نمی‌زنند. اینگونه موافقان با سوءدرک دیالکتیک راه رشد غیرسرمایه‌داری، آن را نه فقط بی‌خاصیت، بلکه به ضد خود بدل می‌سازند و از آنجا که به‌ظن خود این جنبه آن را مطلوب و آن جنبه را نامطلوب می‌یابند، این وجه را می‌پذیرند و آن وجه را پس می‌زنند، کلاف سردرگمی از تناقضات به دست و پای خود می‌پیچند. این سان روبرویی با یک پدیده اجتماعی - اقتصادی و یک تئوری علمی - جهانی بیش از همه معرف نگرش التقاطی و موضع طبقاتی مطرح‌کنندگان آن است. مدعیان مزبور تناقض‌هایی را که در درک آنها ریشه دارد، به‌منظریه پردازان و کارشناسان طراز نخست راه رشد غیرسرمایه‌داری نسبت می‌دهند و ادعا می‌کنند که گویا این دانشمندان دارای نظرات مخالف و ناساز با هم هستند و بهیچوجه ایشان به یک جوی نمی‌رود. آنها برشالوده این پندار، پیونوماریف را در برابر اولیانفسکی قرار می‌دهند، از بروتنس و آفاناسیف و زارودوف، در مقابل چیرکین، یودین، آندره‌یف، سالودوونیکوف، بوگوسلافسکی و لف گفسکی، مدعی العموم می‌تراشند، عقاید حزب کمونیست سوریه را بر فرق حزب توده ایران می‌کوبند و در ادامه این اسلوب غیرمنطقی به آنجا می‌رسند که پیرامون راه رشد غیر سرمایه‌داری در حزب کمونیست اتحاد شوروی یک شکاف زرف کشف می‌کنند و انعکاس این مسایل را در مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی جهان نشانه می‌گیرند و اعلام می‌کنند:

" این ابهامات ... در اسناد رسمی جنبش کمونیستی وارد شده‌اند. "

۱- " جنبش‌های راه‌های بخش‌ملی: بررسی تاریخی - منطقی "، ص ۴۶، نوشته گروه جدا شده از سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت). این کتاب پیش از کنار رفتن گروه "گشگر - هلیل‌رودی" توسط آنها مخفیانه در سازمان پخش شده بود و رهبران انشعاب نیز انتشار قریب‌الوقوع آن را در نشریه "گار" ویژه خویش (چهارشنبه ۳۰ دیماه ۱۳۶۰) وعده داده بودند.

سیمای مشخص و تا حدی جاافتاده صاحبان این آرا و برداشت‌های متفاوتی را در نوشته‌های گروه‌گسترگه هلیل‌رودی می‌توان یافت. از این رو بحث در این زمینه را که روشگر برخی سسطه‌های متداول درباره جوانی از راه رشد غیر سرمایه‌داری است، به بررسی مشخص و مختصر دیدگاه این گروه محدود می‌کنیم.

اساس نظرات گروه جدا شده از سازمان بر دو رکن قرار دارد:

۱- در میان دانشمندان و صاحب‌نظران مسایل کشورهای رشدیابنده و برخی از رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی بر سر مساله راه رشد غیر سرمایه‌داری اختلاف نظر جدی وجود دارد. یکی از این نظرات انقلابی و نظر دیگر "رفرمیستی" و راست روانه است.

۲- تا سال ۱۹۸۵ در باره مسایل جنبش‌های رهایی ملی معاصر در نظرات تئوریست‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی ابهامات و اغتشاشات جدی وجود داشته است و تنها از ۱۹۸۵ به بعد است که موفق شده‌اند اغتشاشات فکری خود را رفع کنند.

۳- اکثر تئوریست‌های شوروی در حال حاضر تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری را رد کرده‌اند و تنها به سمتگیری سوسیالیستی با رهبری طبقه کارگر معتقد شده‌اند.

۴- در دهه ۶۰ تئوریست‌های سرشناس راه رشد غیر سرمایه‌داری ظرفیت و امکانات بیشتری در پیمودن مراحل رشد غیر سرمایه‌داری برای دمکرات‌های انقلابی قایل بوده‌اند، بتدریج هرچقدر که زمان بیشتر رفته است، آنها قدم به قدم در ارزیابی‌های اغراق آمیز پیرامون ظرفیت و امکانات دمکرات‌های انقلابی در پیمودن راه غیر سرمایه‌داری تجدید نظر کرده و واقع بین شده‌اند.

جانمایه این هر چهار مساله یکی است. ما در شرح تئوری و برانیک راه رشد غیر سرمایه‌داری به اصل این مساله پاسخ دادیم و روشن کردیم که راه رشد غیر سرمایه‌داری شقی در برابر سمتگیری سوسیالیستی نیست، بلکه فاز مقدماتی تر آن است. سمتگیری سوسیالیستی، مرحله‌ای از رشد غیر سرمایه‌داری و در جوهر خود همان رشد غیر سرمایه‌داری است، اما ویژگی این مرحله "سمتگیری" آگاهانه و علمی در خلاف جهت سرمایه‌داری یعنی در سمت سوسیالیسم است. برای اینکه چنین مرحله‌ای پخته شود، اغلب یک سیر ناهموار تکاملی، سرشار از تضاد و مبارزه باید طی شود. در این سیر حزب پیشاهنگ انقلابی که سازمان سیاسی جناح چپ و طیف خلقی تر دمکراسی انقلابی است، همانطور که لنین گفت به مواضع سوسیالیسم علمی می‌رسد. قرار دادن راه رشد غیر سرمایه‌داری در مقابل سمتگیری سوسیالیستی، نشناختن الفبای تئوری مارکسیستی - لنینیستی راه رشد غیر سرمایه‌داری و ندیدن این پدیده بمثابة یک روند دائم‌التغییر و آبستن تحول است. به این توضیح باید اضافه کنیم، همانطور که راه رشد غیر سرمایه‌داری نافی سمتگیری سوسیالیستی نیست، نظرات برخی از پژوهندگان و تئوریست‌های راه رشد غیر سرمایه‌داری هم برخلاف تصور نویسندگان گروه‌گسترگه هلیل‌رودی،

در تناقض فاحش با برخی دیگر از پژوهندگان طراز نخست این تئوری قرار ندارد. وجود پاره‌ای تفاوت‌ها در آرای این دانش پژوهان - که در هر کار علمی و تحقیقی، بویژه در عرصه‌های اجتماعی نوین طبیعی است - هیچ ربطی به تقسیم‌بندی دانشمندان مزبور به دوفراکسیون که یکی انقلابی و دیگری رفرمیست است نمی‌تواند داشته باشد. اساسی‌ترین نظریات پونوماریف بانیجه‌گیری‌ها و نظریات اصولی اولیانفسکی و آندره‌یف و برونتس و دیگران مطابقت دارد. اولیانفسکی و آندره‌یف و برونتس بیشتر جنبه "تاریخی" راه رشد غیرسرمایه‌داری را مورد کنکاش و بررسی قرار می‌دهند و "پونوماریف" جنبه "منطقی" این پدیده را مطرح می‌کند. سه دانشمند نامبرده واقعبینانه موجود کشورهایی را که در سطوح مختلف رشد و در مدارج متفاوتی از راه غیر سرمایه‌داری و حتی در پیش‌درآمد آن یعنی فاز ترقی اجتماعی هستند می‌کاوند و براساس واقعبینانه، امکانات و چشم‌اندازهای این کشورها را می‌شناسانند "پونوماریف" اغلب رشد غیرسرمایه‌داری را از مرحله تکوینی "سمتگیری سوسیالیستی" که مرحله تثبیت شده این راه رشد است، مورد تفحص و استناد قرار می‌دهد.

نویسندگان گروه فوق هیچ برگی صریح و اظهار نظر بی‌ابهام و مستقیمی که ناظر بر رد رشد غیرسرمایه‌داری از سوی پونوماریف و دیگر دانشمندان باشد، در دست ندارند و نمی‌توانند در دست داشته باشند. آنها این فقدان مدرک را با تخیل خود حیران می‌کنند و می‌نویسند:

"پونوماریف از سال ۱۹۷۸ به این سوی از راه رشد غیرسرمایه‌داری صحبت بجا می‌آورد و تنها از سمتگیری سوسیالیستی و آن هم با شرط هدایت جامعه با سوسیالیسم علمی سخن می‌راند."^۱

مدعیان در جای دیگر برای تقویت دلیل خود، آن را تعمیم می‌دهند و می‌گویند:

"واژه راه رشد غیرسرمایه‌داری (در سالهای اخیر) از اسناد رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی و اکثر مباحثات آکادمیسین‌ها، تئوریسین‌ها و کنفرانس‌های علمی - تئوریک و برنامه‌های برخی از احزاب کمونیست حذف شده است."^۲

بجای صفحات متعددی که نویسندگان مورد نظر ما برای به کرسی نشاندن استنباط خود سیاه کرده‌اند، کافی بود یک سطر، فقط یک سطر ناقابل از "آکادمیسین‌ها، تئوریسین‌ها و گزارش‌های کنفرانس‌های علمی تئوریک" در رد راه رشد غیرسرمایه‌داری ارائه می‌دادند و خودشان و خوانندگانشان را خلاص می‌کردند. چنین سطری البته وجود ندارد، اما خلاف آن چرا. بهترین نمونه آن سندی است که خود آن را به فارسی برگردانده‌اند و بعنوان یک

۱- جنبش‌های رهایی‌بخش ملی ... نوشته گروه توطئه‌گر کشتگر-

هلبلرودی، ص ۳۷۰.

۲- همان‌ماخذ، ص ۴۸.

مرجع معتبر، صحیح و ارزشمند به خوانندگان معرفی کرده‌اند.

سند مزبور مقاله‌ای است با عنوان فارسی "تجربه‌سمتگیری سوسیالیستی: درسها و نتیجه‌گیری‌ها" نوشته فقید "گنستان‌تین زارودوف" که در نشریه هفتگی گروه کشتگر- هلیل‌رودی چاپ شده و در مقدمه آن خود آنها توضیح داده‌اند:

"این مقاله جمع‌بندی زارودوف از تجربه سمتگیری سوسیالیستی در دو دهه گذشته است که با تکیه بر تجارب و ارزیابی‌های احزاب کمونیست کشورهای مختلف و بویژه کشورهای خود حوزه جنبش رهایی‌بخش ملی انجام گرفته است." ۱

آنچه در وهله اول در مقاله وزین و آموزنده "زارودوف" جلب توجه می‌کند، تضاد عجیبی است که بین محتوای آن با نظرات کشتگر- هلیل‌رودی وجود دارد. این نظرات نجسب، بصورت مقدمه‌ای به مقاله تحمیل شده است.

مقدمه‌نویسان باز هم استنباط خود را در حلق خواننده می‌ریزند که: "... در گنفرانس هاوانا، تماما" بر ضرورت رهبری طبقه کارگر برای پیروزی قطعی و نهایی انقلابات ضد امپریالیستی - دمکراتیک تاکید گذاشته شد و ..."

در حالیکه زارودوف در جمع‌بست خود که نتیجه‌گیری‌های کنفرانس هاوانا نیز در آن مستتر است، درست خلاف ادعای نویسندگان دسته جدا شده، تصریح می‌کند:

"مارکسیست - لنینیست‌ها... اعتقاد دارند که دمکرات‌های انقلابی اگر بطور استوار و پیگیر راه سوسیالیسم را دنبال کنند، به صورت نیروی تعیین کننده‌ای در کشورهای در حال توسعه باقی می‌مانند که می‌توانند سمتگیری سوسیالیستی آنها را تامین کنند." ۳

در سراسر مقاله زارودوف جا به جا راه رشد غیر سرمایه‌داری مورد تاکید قرار گرفته و از آن "بعنوان راه اصلی تکامل خلقهای آزاد شده" ۴ یاد شده است. زارودوف، با صراحت ادعای حذف عنوان راه رشد غیر سرمایه‌داری از فرهنگ جدید مارکسیستی را چنین رد می‌کند:

"احزاب مارکسیست - لنینیست پیگیرانه وظایف انتقال کشورهای رها شده به راه غیر سرمایه‌داری را با وظایف تحکیم اتحاد آنها با جهان سوسیالیستی پیوند می‌دهند." ۵

۱- نشریه هفتگی گروه کشتگر- هلیل‌رودی (چهارشنبه ۳۰ دیماه

سال ۱۳۶۰)، ص. ۱۴ و ۱۵.

۲- همانجا.

۳- همان ماخذ، همانجا.

۴-۵- همانجا.

و با این نتیجه‌گیری موکد، مقاله را پایان می‌دهد:
"از آنچه گفته شد روشن می‌شود که در طول سالهایی که از هنگام اعلام پذیرش راه‌رشد غیرسرمایه‌داری توسط نخستین کشورهای رها شده تاکنون سپری شده است، مسایل عبور از این راه و اشکال و روش‌های حل این مسایل در مضمون خود دگرگون شده و ابعاد نوینی یافته‌اند، در حالی‌که اطمینان به صحت این شیوه‌ها افزایش یافته است."^۱

مقاله زارودوف از جدیدترین پژوهش‌های مربوط به راه‌رشد غیرسرمایه‌داری است و "در شماره اول سال ۱۹۸۲ نشریه 'سوسیالیسم: اصول، پراتیک، چشم‌اندازها' درج شده است. "۲ تا زگی این مقاله خود پاسخی بی‌نیاز از شرح به مدعیان است که اعلام کرده‌اند دانشمندان در سالیان اخیر از بکار بردن عنوان راه‌رشد غیرسرمایه‌داری پرهیز می‌کنند. بجاست که به یکی دیگر از این دانشمندان و رهبران که دیدگاه او دقیقاً بر نقطه‌نظرهای زارودوف و خط اصلی این مقاله منطبق است، اشاره کنیم: "و.زاگلا دین" در مقاله تفسیری خود در پیرامون "کنگره بیست‌وششم حزب کمونیست اتحاد شوروی و روند انقلاب جهانی"^۳ می‌نویسد:

"در اسناد حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش کمونیستی جهانی، اهمیت عظیم پیدایش کشورهای که راه‌رشد غیر سرمایه‌داری را برگزیده‌اند، بارها خاطر نشان شده است. در واقع سخن بر سر سمگیری نوین ترقیات اجتماعی است. در دهه هفتاد گرایش به گسترش شمار کشورهای که درصد گزینش راه‌رشد غیر سرمایه‌داری هستند، ادامه یافت. در بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی به مسایل این کشورها توجه فراوانی مبذول گردید."^۴

آکادمیسن میتین نیز در یکی از آخرین مقالاتش بنام "سوسیالیسم و کشورهای رشد یافته: برخی از مسایل مبارزه ایدئولوژیک"^۵ راه‌رشد غیرسرمایه‌داری را بمثابة روند گسترش یافته‌ای که پلی از جهان کهن به جهان نوست توصیف می‌کند و ضمن تأکید بر "پیچیدگی و چند بعدی بودن این روند و توجه به ویژگی‌های مشخص و خصلت‌های تکامل تاریخی هریک از این کشورها"^۶ توضیح می‌دهد که در نتیجه پیشرفت رشد غیرسرمایه‌داری "جبهه‌های ملی معمولاً" به حزب پیشاهنگ رهبری کننده متکی بر اندیشه‌های سوسیالیسم علمی تغییر سازمان می‌دهند. این روند طولانی است. هرگونه

۱- نشریه هفتگی گروه کشتگر- لیلی رودی (چهارشنبه ۳۰ دیماه ۱۳۶۰)، ص. ۱۴ و ۱۵.

۲- همانجا.

۳- مجله اقتصاد جهانی و مناسبات بین‌المللی، شماره ۴ (ماه مه) سال ۱۹۸۱.

۴- سه مقاله، نشر بین‌الملل، ص. ۲۶.

۵- مجله "مسایل فلسفی"، شماره ۸، سال ۱۹۸۱.

۶- سه مقاله، ص. ۵۶-۵۲.



شتابزدگی در پیشروی و آرزوی جهش از مراحل عینی ضرور به بروز پدیده‌های منفی: تشدید نفوذ بورژوازی و حتی دور شدن پاره‌ای از کشورهای از سمتگیری سوسیالیستی منجر می‌گردد. ^۱

هنوز می‌توان دهها نمونه و مثال دیگر ذکر کرد که اثبات کند دعوی نویسندگان گروه توطئه‌گران نه در واقعیات موجود، بلکه فقط در ذهن آنها مصداق دارد. اما ذهنی بودن ریشه برهان و برداشت آنها، به معنی بی‌خطر بودن آن در عرصه واقعیت نیست. اگر آنطور که مدعیان می‌خواهند مدلل کنند، دمکرات‌های انقلابی قادر به گزینش راه رشد غیر سرمایه‌داری نباشند، و اگر رشد غیر سرمایه‌داری به سمتگیری سوسیالیستی راه نبرد، در آن صورت سرانجام حتماً و قطعاً "طرفداران سوسیالیسم علمی باید دمکرات‌های انقلابی را به زیر بکشند و خود اهرم‌های قدرت را بدست گیرند و راه سوسیالیسم را بکشایند. این نسخه، متحدان عینی را به هم نزدیک نمی‌کند، سوء تفاهم‌ها و پیشداوری‌های دمکرات‌های انقلابی را نسبت به مارکسیست‌ها تخفیف نمی‌دهد، برعکس به سوء تفاهم‌ها دامن می‌زند، یاران را به دشمنان تبدیل می‌کند و هم‌زمان را به کمین یکدیگر می‌گمارد. این نسخه همراهی معتقدان به سوسیالیسم علمی با دمکرات‌های انقلابی را نه یک اتحاد واقعی و دیرپا که می‌تواند استراتژیک باشد، بلکه اتحادی موقتی و موضعی و تاکتیکی می‌داند که چاره‌ای جز شکستن آن نیست:

— کنار برو، وگرنه کنار گذاشته خواهی شد.

چنین است خطاب نهایی مدعیان، به متحدان عینی طبقه کارگر. اتحاد کارگران و دهقانان در پندار این آقایان فقط بشرطی حاوی آنتاگونیسم نیست که "کارگران" در مسند قدرت باشند. اگر متحدان کارگران (دهقانان) در رأس قدرت قرار گیرند، باید اتحاد را شکست و آنان را بزیر کشید. و این در جوهر خود همان حرف مائوئیست‌هاست که می‌گفتند: فقط کسانی با ما متحدند که رهبری ما را بپذیرند. بایقه حتماً "فقط باید اتحاد موقتی و تاکتیکی برقرار کرد. چگونه می‌توان بر اساس چنین نسخه زهرآلودی اتحاد هر چه محکمتر دمکرات‌های انقلابی با مارکسیست — لنینیست‌ها را که در بسیاری موارد شرط زرفش و پیشبرد راه رشد غیر سرمایه‌داری و تحول آن به سمتگیری سوسیالیستی است، تحقق بخشیدهد؟ تبدیل اتحادی که از لحاظ عینی استراتژیک است، به اتحادی تاکتیکی و مصلحتی، پیش از آنکه به رقیب لطمه بزند، به انقلاب ضربه می‌زند، پیش از آنکه سوسیالیسم را نزدیک کند، چشم‌انداز آن را کور می‌کند. و این همان تبدیل تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری به ضد آن است. این گروه با تعقیب پندارهای خود از همان مقصدی سر در می‌آورند که چپ‌روها و چپ‌ها و همه دشمنان طبقه کارگر در آنجا خیمه زده‌اند. چپ‌روها و چپ‌ها با رد مطلق امکان رشد غیر سرمایه‌داری به همان نتیجه‌ای می‌رسند که راهبران این گروه با پذیرش صوری و یک بعدی آن

این هردو، با برداشتی مکانیکی از مساله هژمونی، با عدم درک دیالکتیک راه غیرسرمایه‌داری، با برداشت سطحی از خصلت و روح دوران، دمکرات‌های انقلابی را سرانجام از انقلاب کناری گذارند.

- مرغ یک پا دارد. طبقه کارگر و فقط طبقه کارگر می‌تواند به سمت سوسیالیسم برود.

این همدلی‌ها و همزبانی‌ها بروشنی این گروه توطئه‌گر را در اردوی ورشکسته و ماهیتاً "افشاشده چپ‌روها و راست‌روهای چپ‌نما قرار داده‌است."

* * *

احزاب و سازمان‌های دمکرات انقلابی در سیر تکامل خود، سرانجام به جذب ایده‌های سوسیالیسم علمی و گرایش روزافزون به جهان‌بینی طبقه کارگر می‌رسند. جز این پویه دشوار، بفرنج، بردست‌انداز و چه‌بسا طولانی، دمکراسی انقلابی مفرد دیگری ندارد. یا سوسیالیسم یا سرمایه‌داری. یا نفی کامل هرگونه بهره‌کشی و ستم، یا در غلطیدن به نظام بهره‌کشی و ستم سرمایه‌داری. این حرف آهنین تاریخ است. در نهایت جدا از این دو، هر راهی تخیل و گمان محض است. اما انتخاب اندیشه و راه سوسیالیسم علمی فرجام کار دمکرات‌های انقلابی است، نه آغاز آن. شکوفه‌ای است که بر درخت مبارزه آنها می‌روید و در آفتاب تجربیات انبوه‌شده و قوام‌یافته آنها میوه می‌دهد. اما توطئه‌گران این روند را نمی‌فهمند، مرحله آغازین را با مرحله تکامل‌یافته نهایی فاطمی می‌کنند و سرانجام حزب پیشاهنگ انقلابی را که به انتخاب اندیشه و راه سوسیالیسم علمی می‌گراید، با حزب طرازنویین طبقه کارگر عوضی می‌گیرند. از این اغتشاش فکری این نتیجه بیار می‌آید که آنها "انقلاب ملی و دمکراتیک" و گزینش و پیمایش راه رشد غیرسرمایه‌داری را تنها پس از تأمین رهبری مستقیم، بلافاصل و بی‌بروبرگرد طبقه کارگر دارای دورنما می‌یابند. این دریافت مخاطره‌آمیز بر درک انحرافی و از ریشه نابجا از حملات پونوماریف ستوار است که می‌گوید:

"بطور عینی در برابر کشورهای آزادشده، راه تحکیم استقلال ملی، تحکیم مواضع ضدامپریالیستی و ترقی اجتماعی گشوده است. قابلیت نیروهای ترقیخواه در مستعمرات سابق و مجموعه جنبش انقلابی جهان برای

۱- آکادمیسن میتین در تشریح این روند حساس و بفرنج می‌نویسد: "جنبه‌های ملی معمولاً" به حزب پیشاهنگ رهبری کننده، متکی به اندیشه‌های سوسیالیسم علمی تغییر سازمان می‌دهند، اما این روند طولانی است. هرگونه شتابزدگی در پیشروی و آرزوی جهش از مراحل عینی ضرور، به بروز پدیده‌های منفی: تشدید نفوذ بورژوازی و حتی دورشدن پاره‌ای از کشورهای از کشورهای استمگیری سوسیالیستی منجر می‌گردد. "سه مقاله، ص. ۵۶"



استفاده از شرایط مساعد و بدینوسیله سوق باصلاح جهان سوم به این راه نقش قاطعی بازی می‌کند، ولی تکامل در این رهگذر فقط بر اساس تحکیم همبستگی و همکاری برادرانه نیروهای انقلابی در تمام جهان و در خود کشورهای آزادشده و همچنین بر اساس کسب ایده‌های سوسیالیسم علمی امکانپذیر است.^۱

در نقل قول پونوماریف، ابهامی نیست. کاملاً روشن است که پونوماریف "قابلیت" "کسب ایده‌های سوسیالیسم علمی" را در "نیروهای ترقیخواه در مستعمرات سابق" گوشزد می‌کند و "تکامل در این رهگذر" را تنها راه فرارویی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی به رهبری دمکرات‌های انقلابی می‌شمارد. اما کشتگر- هلیل‌رودی و شرکا^۲ از جملات پونوماریف دریافت دیگری می‌کنند. آنها فرارویی دمکرات‌های انقلابی را به مواضع سوسیالیسم علمی هضم نمی‌کنند و همینکه صحبت از "کسب ایده‌های سوسیالیسم علمی" برای تعمیق و تکمیل جنبش‌های رهایی‌بخش و انقلاب‌های ملی و دمکراتیک معاصر پیش می‌آید، دستهای خود را بهم می‌سایند که:

— پس پونوماریف هم انصراف یا کنده‌شدن از راه رشد سرمایه‌داری را تنها با رهبری طبقه کارگر ممکن می‌داند و لاغیر...

این نحوه برداشت سطحی و انحرافی که پندارها و آموزش‌های مغشوش مدعیان بر ستون آن بالا می‌رود، نمونه‌های متعدد دارد. آنان به اسناد جنبش جهانی کمونیستی و کارگری همان تعبیر و استنباط‌هایی را تحمیل می‌کنند که در نمونه نقل قول پونوماریف دیدیم. مدعیان می‌نویسند: "در سند گردهمایی احزاب (کمونیستی و کارگری) در ۱۹۶۰ می‌آید: احزاب کمونیست برای تکمیل پیگیرانه انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی، برای استقرار دمکراسی‌های ملی و بخاطر بهبود اساسی شرایط زندگی خلق فعالانه تلاش می‌کنند. آنها از آن دسته از اقدامات حکومت‌های ملی که به تحکیم دستاوردها و تضعیف مواضع امپریالیستی بیانجامد، حمایت می‌کنند. در عین حال آنها سخت مخالف اعمال ضد دمکراتیک و ضد خلقی آن دسته از محافل حاکم هستند که استقلال ملی را به مخاطره می‌اندازد..."^۳

مدعیان با سند فوق به شیوه چشم‌بندی و کف زنی روبرو می‌شوند و از آن معنایی مخالف نظر صادرکنندگان سند استخراج می‌کنند. آنها می‌نویسند: "در نقل قول نخست می‌بینیم که وظیفه تکمیل پیگیر انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و دمکراتیک بنحو روشنی بعهده کمونیست‌ها قرار داده شده است."^۳

سیاست "اتحاد و مبارزه" کمونیست‌ها در قبال دمکرات‌های انقلابی به قصد تازه نفس نگهداشتن و تازاندن انقلاب یک حرف است و مساله هم‌زومنی

۱-۲۰۱ - جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، ص ۳۹۰ و ۴۱.

۳- همانجا، ص ۴۱.

بیواسطه طبقه کارگر حرف دیگر. این دو مقوله را درعین حال که بایکدیگر پیوند دارند، نباید بطور مکانیکی با هم آمیخت و درجای هم قرار داد. در سند گردهمایی احزاب در ۱۹۶۰ "سیاست اتحاد و مبارزه" کمونیست‌ها بمنابه ضامن و محرک معتبر انقلاب تشریح شده و اتفاقاً "این سیاست اصولی همانطور که از متن نقل قول بر می‌آید، برای شرایطی در نظر گرفته شده که هزمونی کمونیستی وجود ندارد. چگونه می‌توان از این جملات روشن، ساده و بی‌نیاز از تفسیر، حکم ضرورت قطعی، ناگزیر و بیواسطه رهبری طبقه کارگر را بر "انقلاب‌های دمکراتیک و ضدامپریالیستی" بیرون کشید و برپایه آن مدعی شد که گویا علیرغم این سند:

"احکام اولیانفسکی و برخی دیگر از تئوریسین‌ها یا در واقع مفسران راه غیرسرمایه‌داری در دهه ۱۹۲۰ از ابهام برخوردار است، بنحوی که این جملات همواره به خواننده القا می‌کنند که وظایف مرحله دمکراتیک انقلاب ضدامپریالیستی را در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم دمکرات‌های ملی و انقلابی کاملاً به انجام می‌رسانند."^۱

آن "ابهام" که مدعیان در "احکام اولیانفسکی و برخی دیگر از تئوریسین‌ها و مفسران راه غیرسرمایه‌داری" کشف کرده‌اند، ناشی از سوء برداشت آنها از تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری است، و گرنه نه در اسناد جنبش جهانی کمونیستی و کارگری، نه در آثار بونوماریف و نه هیچیک از تئوریسین‌های رسمی و معتبر جنبش انقلاب جهانی "انجام وظایف مرحله دمکراتیک انقلاب‌های ضدامپریالیستی در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم" منحصر به طبقه کارگر دانسته نشده است. احزاب پیشاهنگ انقلابی که بقول بونوماریف تا حد گزینش "ایده‌های سوسیالیسم علمی" کامل می‌باید، فادرند سمتگیری جامعه بسوی سوسیالیسم را سامان دهند. و حزب پیشاهنگ انقلابی در روند پذیرش ایده‌های مارکسیسم-لنینیسم، هنوز سازمان سیاسی پیشرفته‌ترین حلقه و رادیکالترین و خلقی‌ترین جناح دمکراسی انقلابی است و نه حزب طراز نوین طبقه کارگر.

روند تدریجی استحاله دمکراسی انقلابی در سوسیالیسم علمی که با منطق بویه تکاملی تاریخ معاصر منطبق است، اگر چنانکه گذشت درک نشود، دعاوی کودکان‌های نظیر گنده‌گویی‌های جداشدگان از سازمان طبیعی می‌نماید که:

- "ابهامات ... در اسناد رسمی جنبش کمونیستی هم‌وارد شده‌اند."^۲
- "بروتنتس نیز در کتاب مهم خود تحت عنوان انقلاب‌های رهایی بخش ملی اصرار، از ابهام‌گویی مبری نیست."^۳
- "در کتاب‌های اولیانفسکی ... به احکامی مبهم برمی‌خوریم"^۴

۱- جنبش‌های رهایی بخش ملی ... ص ۴۱۰.

۲- جنبش‌های رهایی بخش ملی ... (نوشته جداشدگان از سازمان) ص ۴۶۰.

۳ و ۴- همانجا، ص ۳۹.

— "احکام اولیانفسکی و برخی دیگر از تئوریسین‌ها یا در واقع مفسران رشد غیرسرمایه‌داری در دهه ۱۹۷۰ از ابهام برخوردار است." ^۱ اتهام "مبهم" گویی و ظفره‌رفتن و اعراض از "مباحث" مهم، چون داغی بر پیشانی تقریباً کلیه نظریه‌پردازان و پژوهشگران آزموده نظیر چهره‌های شناخته شده زیر زده می‌شود:

— "اولیانفسکی، آندره‌یف، بوگوسلافسکی، سولودوونیکوف، میرسکی، کیم، گوفمن، پوتخین، تابارین، ژوکوف، اسپیدچنگو، اسکندروف، استیانوف و... " ^۲

آیا قابل قبولتر این نیست که این "ابهامات" و بریشانی‌ها را نه در اندیشه‌های دانشمندان کار کشته‌ای که اکثراً در کاوش و تحقیق خلاق در عرصه تئوری و پراتیک راه رشد غیرسرمایه‌داری استخوان خرد کرده‌اند و آرای آنها محصول باروری تجربه جهانی و تکامل دهنده این تئوری است، بلکه در فقر تفویک و درک یکسویه وسطی نویسندگان تازه به دوران رسیده‌ای که یک‌شبه داعیه آموزش به جنبش جهانی کارگری و کمونیستی و جنبش‌های انقلابی را دارند و بزعم خود به رفع "ابهامات استاد جنبش جهانی" کمر بسته‌اند، بدانیم؟ نمونه و شواهدی که بطور اختصار ذکر می‌کنیم— بمنابۀ مشت نمونه خروار— بر این معنی پرتو می‌اندازد.

بازتاب‌های سوء درک تئوری

نگرش تناقض آمیز باند کشتگر— هلیل‌رودی در تمام عرصه‌های مربوط به راه رشد غیرسرمایه‌داری، آنها را با کوهی از "ابهام" و ضدو نقیض‌های عبورناپذیر مواجه می‌کند. به ظن آنها نه فقط در اسناد رسمی جنبش جهانی کمونیستی "ابهام" رخنه کرده است، نه فقط راه رشد غیرسرمایه‌داری حزب توده ایران و موضع فداییان خلق ایران (اکثریت) با راه رشد مورد نظر حزب کمونیست سوریه و برخی دیگر از احزاب کمونیست جور در نمی‌آید و باصطلاح آنها "به راست می‌زند"، نه فقط پونوماریف، اولیانفسکی رانمی‌پسندد، بلکه صفی از دانشمندان این رشته در برابر تنی چند از نام‌آوران این میدان چپه می‌گیرند.

نویسندگان گروه جدا شده با مقایسه برخی نظرات پونوماریف با اولیانفسکی، وانمود می‌کنند که گویا دره‌ای پرنشدنی بین این دو فاصله انداخته است. آنها سخن بحق پونوماریف را در نفی اندیشه‌های "ماتو"، "مارکوزه" و همچنین چپ‌روها، شورشی مبنی بر اینکه "زندگی این دعای پورتونستی را رد کرده است که گویا امروز نقش طبقه کارگر به روشنفکران، قشرهای متوسط شهری، دانشجویان یا دیگر گروه‌های اجتماعی محول گردیده

۱— جنبش‌های رهایی بخش ملی... (نوشته گروه توطئه‌گر کشتگر—

هلیل‌رودی) ص. ۴۱.

۲— همان منبع، ص. ۳۷.

است" بعنوان پاسخ به اولیانفسکی جا می‌زنند^۱ و با این شعبده‌گری، به نتیجه از پیش تعیین شده خود می‌رسند که راه رشد انقلابی تنها و تنها با رهبری طبقه کارگر قابل تصور است.

و یا از حملات "ک.گیم" نویسنده "جهان سوسیالیسم و جنبش‌های بخش ملی" ساطوری برای شقه‌کردن نظرات "بوگوسلافسکی" و "سولودوونیکوف" نویسندگان "تجربه تاریخی راه رشد غیرسرمایه‌داری" می‌سازند:

نظر کیم در مورد برگشت پذیری انقلاب‌های دمکراتیک ملی تحت رهبری عناصر و قشرهای غیرپرولتری صریح است:

"خصلت انقلاب‌های دمکراتیک ملی، بی‌ثباتی و برگشت‌پذیری آنهاست". اما "سولودوونیکوف" و "بوگوسلافسکی" در این‌مورد از خود خوشبینی نامشروطی نشان می‌دهند:

"گرایش تاریخی به سمت رشد غیر سرمایه‌داری در آسیا و آفریقا بازگشت‌ناپذیر می‌گردد و بدلیل آن تعداد کشورهایی که سمتگیری سوسیالیستی را می‌پذیرند، پیوسته افزایش می‌یابد."^۲

کشف تضاد میان این دو اظهار نظر بسیار روشن و یگانه علاوه بر سوء نیت، بی‌مایگی مغرطی را هم به نمایش می‌گذارد. در واقع نویسنده جزوه هنوز نمی‌داند که چه نمایی میان "گرایش تاریخی" در مقیاس جهانی و گرایش‌ها و تحولات انقلاب در یک کشور خاص وجود دارد.

مدعیان درک نمی‌کنند که امکان برگشت‌پذیری راه رشد غیرسرمایه‌داری در این یا آن کشور، ناقض برگشت‌ناپذیری رشد غیرسرمایه‌داری در مقیاس جهانی نیست. بر همین پایه وقتی بونوماریف بر "شکست‌ناپذیری جنبش‌های رهایی بخش"^۳ تاکید می‌کند، این جنبش‌ها را هم در سیر نهایی و هم در مقیاس جهانی به گونه یک روند، مورد نظر قرار می‌دهد، وگرنه کیست که شکست یا احتمال شکست این یا آن جنبش‌های بخش را در این یا آن سوی دنیا بطور قطع منتفی بداند؟

مصر و مالی و سومالی از مسیر ترقی اجتماعی به راه سرمایه‌داری برگشتند، اما علی‌رغم این حوادث پراکنده و این نمونه‌های قهقرای، روند رشد غیر سرمایه‌داری در جهان گسترش و زرفای بیشتری یافته است. به روی خلق‌های چهارمیخ شده به تخته بند عقب‌ماندگی، روزنه دیگری گشوده نیست. این است رمز رشد فزاینده جغرافیای کشورهای که راه سرمایه‌داری رشد را طرد می‌کنند.

"ک.گیم" نفی "سولودوونیکوف" نیست، اثبات آن است. آن ساسارکاری که مدعیان در لابلای تئوری مارکسیستی - لنینیستی راه رشد

- ۱- مسایل جنبش‌های رهایی بخش ملی، ... (گروه توطئه‌گر کشتگر- هلیل‌رودی) ص ۴۱.
- ۲- همان ماخذ، ص ۴۵.
- ۳- مجله "کمونیست" - شماره ۱، ژانویه ۱۹۸۵.



غیرسرمایه‌داری جستجو می‌کنند، در جمعه خود آنهاست. انعکاس این تناقض، سراسر اثر پرطول و تفصیل آنها را در می‌نوردد و از این پژوهش دست اول، کلافی پریشان پدید می‌آورد.

آنها تقریباً "در همه جا درک نادرست خود از مسایل تئوریک را به حساب اغتشاش در مواضع جنبش جهانی می‌گذارند. آنها سرسختانه تلاش دارند نشان دهند که گزینش راه رشد غیرسرمایه‌داری یکی از اشکال انجام انقلاب سوسیالیستی است و گزینش راه غیرسرمایه‌داری را با انجام انقلاب سوسیالیستی مترادف می‌گیرند و می‌نویسند:

"پیش شرط ذهنی یا سیاسی ضروری برای گذار به سوسیالیسم هژمونی طبقه کارگر است و هنگامی انقلاب رهایی‌بخش ملی در یک کشور خاص به انقلاب سوسیالیستی می‌رسد که این رهبری در جنبش انقلابی تأمین گردد. در بحثهایی که تا سال ۱۹۸۰ در میان آکادمیسین‌ها و محققان شوروی وجود داشت اغلب راه رشد غیرسرمایه‌داری که بعنوان شکلی از گذار به سوسیالیسم قلمداد می‌شد، بدون رهبری طبقه کارگر... این نظر در سال ۱۹۸۰ توسط پونوماریف تصحیح شده است"^۱

در این گفتارها دروغ‌های شاخدار و خطاهای اساسی به کمک هم شتافته‌اند. نویسندگان جزوه با این کلمات و عبارات خواسته‌اند این دروغ محض را به جنبش کمونیستی جهانی نسبت دهند که گویا تا سال ۱۹۸۰ معتقد بوده در یک کشور خاص ممکن است انقلاب سوسیالیستی فرا برسد، بدون اینکه رهبری طبقه کارگر در جنبش انقلابی تأمین شده باشد.

هرکس از مواضع احزاب طرازنویین طبقه کارگر و تئورسین‌های برجسته آنان کوچکترین اطلاعی داشته باشد، می‌داند که هیچیک از آنان هرگز بر این باور نبوده‌اند که بدون رهبری طبقه کارگر می‌تواند انقلاب سوسیالیستی فرارسد. و اینکه این ایده غلط فقط در سال ۱۹۸۰ بدست پونوماریف تصحیح شده است دروغ شاخدار دیگری است که به منظور گول‌زدن ساده‌لوحان علم شده است. رجوع به آثار اولیانفسکی، که آنها بیش از همه دشمنش می‌دانند، راهی ساده برای شناخت این فریبکاری آنان است.

تشبثات باند کشتگر- هلیل رودی برای تحریف مواضع جنبش جهانی کمونیستی در عرصه مسایل راه رشد در طی ۲۵ سال گذشته به نتایج مضحک دیگری هم منجر می‌شود. خلاصه سناریویی که اینها از این مواضع طی سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۰ ارائه می‌دهند، بدینگونه است که گویا:

- "از جنگ دوم جهانی تا سالهای ۱۹۵۵، ۱۹۵۶ حاکمیت سیاسی کسب شده توسط کشورهای حوزه رهایی بخش ملی توطئه امپریالیسم خوانده می‌شد"^۲

این ادعا دروغ محض است. توطئه‌گران با این بیان عمیقاً "در موضع ضدانقلاب و فرورکردن مزخرفات امپریالیسم و بورژوازی در مغز ساده‌لوحان

۱-۲۰ جنبش‌های رهایی بخش ملی... (نوشته گروه توطئه‌گر کشتگر-هلیل‌رودی)، ص ۲۱۰.

قرار گرفته‌اند. آیا آنها واقعا " از موضع جنبش کمونیستی در قبال جنبش رهایی‌بخش ملی در هندوستان، چین، کشورهای عرب و غیره بی‌اطلاع هستند؟

- " اعلامیه ۱۹۶۰ در واقع بیانگر غلبه مباحث ایدئولوژیکی رهبران برجسته حزب کمونیست شوروی، سولسلف، پونوماریف و برخی از رهبران احزاب کمونیستی مانند حزب کمونیست ویتنام در مقابل ابهام آفرینی‌ها و برخوردهای ذهنی خروشچف در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های وی در مورد جنبش‌های رهایی‌بخش ملی بود"^۱

این نیز دروغ محض و سراپا آلوده به مائوئیسم است. زیرا در واقع اعلامیه ۱۹۶۰، که جمعیتی مشترک جنبش کمونیستی از اساسی‌ترین مسایل عصر مارا در بر داشت، از جمله بیانگر غلبه مباحث ایدئولوژیکی رهبران برجسته همه احزاب کمونیستی و کارگری جهان در مقابل سکتاریسم و ابهام‌آفرینی‌ها و برخوردهای ذهنی مائو و طرفدارانش در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های وی در مورد مهمترین وحادترین مسایل دوران ما از جمله در مورد جنبش‌های رهایی ملی بود.

در این مبارزه همه رهبران حزب کمونیست شوروی از جمله خروشچف در موضع واحدی قرار داشتند و البته حزب کمونیست ویتنام هم خوشبختانه در زمره مخالفان موضع اصولی اکثریت عظیم احزاب برادر قرار نداشته است. این تحریف مودیانه با این هدف انجام شده است که وانمود شود گویا در سالهای ۱۹۶۰ عرصه اصلی پیکار ایدئولوژیکی که پیرامون مسایل حاد دوران ما از جمله مسایل جنبش‌های رهایی ملی جریان داشته است نه بین مارکسیسم - لنینیسم و سکتاریسم و مائوئیسم (که راه‌رشد غیرسرمایه‌داری را حرف پوچی می‌انگاشت و حتی توده‌ها را به قیام مسلحانه علیه دمکراسی‌های ملی و انقلابی دعوت می‌کرد)^۲ بلکه میان اتحاد سولسلف - پونوماریف - ویتنام از یکسو و خروشچف و . . . از سوی دیگر جریان داشته است. این تحریفات تنها از دهان کسانی خارج می‌شود که آخرین تلاش‌های مذبوحانه را بکار می‌برند که با به میان کشیدن خروشچف و قراردادن مصنوعی وی در برابر خط مشی عمومی جنبش کمونیستی جهانی، عرصه اصلی حادترین نبردهای ایدئولوژیکی آن سالها را که علیه مائوئیسم جریان داشته است بسود مائوئیسم و از موضع مائوئیستی، علیه چیزی بنام " خروشچف‌یسم" وانمود کنند. توطئه‌گران در جای دیگر می‌گویند:

- " در کنفرانس ماه مارس ۱۹۶۷ همه سخنرانان، هنوز راه‌رشد غیرسرمایه‌داری را تحت رهبری دمکرات‌های انقلابی امکان‌پذیر می‌دانستند، اما تمامی شرکت‌کنندگان خوش‌بینی سابق خود را تعدیل کرده و بر مشکلات و

۱- جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، . . . (نوشته گروه توطئه‌گر کشتگر-

هللیل رودی)، ص. ۲۱.

۲- ر. ک. به سخنرانی سولسلف در فوریه ۱۹۶۴، انتشارات کوشیار، ص. ۵۰-۴۶

معیارهای طرح مسأله راه رشد غیرسرمایه‌داری پای فشردند^۱ در این عبارات هم جعل واقعیات با کج‌بینی و پندارهای باطل درآمیخته است. نویسنده در اینجا می‌خواهد بگوید کمونیست‌ها تا سال ۱۹۶۲ هنوز خیال می‌کردند "راه رشد غیرسرمایه‌داری به رهبری دمکرات‌های انقلابی حرف پوچی نیست." نویسنده اینطور القا می‌کند که گویا بعدها کمونیست‌ها این "حرف پوچ" را رها کرده‌اند و مائوئیسم را بذیرفته‌اند. و این حرف چنانکه دیدیم دروغ محض است. امکان پیشبرد رشد درجهت غیرسرمایه‌داری به رهبری دمکرات‌های انقلابی هرروز بیشتر اثبات می‌شود. کج‌بینی نویسنده در این است که خیال می‌کند کمونیست‌ها از سال ۱۹۶۰ به این سو هرچه بیشتر پیروزی بدست آورده‌اند بیشتر خوش سببی خود را در مورد پیدایی امکانات نوین رشد از دست داده‌اند. نویسندگان جزوه انتظار دارند که هرچه زمان می‌گذرد، کمونیست‌های جهان پیرامون ارزیابی امکانات و راههای نوین رشد بیش از پیش خوش‌بینی خود را از دست بدهند. خلاصه تصویری که آنان از سیر تحول فکری کمونیست‌ها در ذهن خود ساخته‌اند حاکی از آن است که هرچه زمان جلوآمده ارزیابی کمونیست‌ها از امکانات، چشم‌اندازها و راههای رشد و همچنین ارزیابی آنان از ظرفیت نیروهای دمکراتیک و انقلابی برای بهره‌گیری از این امکانات بسود بیشتر و در جهت‌رهایی اجتماعی محدودتر و کمتر شده است. آنها اینطور وانمود می‌کنند که قبلاً "راجع به امکان پیشرفت در مسیر غیرسرمایه‌داری ارزیابی‌های اغراق‌آمیزی وجود داشت و حالا پس از بیست سال که سوسیالیسم پیروزی‌های عظیمی کسب کرده است، حالا که امپریالیسم هر روز شکست‌های سخت‌تری را متحمل می‌شود، امروز که توازن نیروها عمیقاً" بسود جبهه نیروهای صلح و سوسیالیسم برهم خورده‌است، امروز که برتری سوسیالیسم بر سرمایه‌داری بگونه‌ای روزافزون به اثبات می‌رسد، امروز که میلیاردها مردم جهان بیش از پیش برتری‌های عظیم سوسیالیسم را بر سرمایه‌داری می‌بینند، و درخیزش عظیم خود از آن الهام می‌گیرند و الگوهای آن را برای نوسازی زندگی خود پس از کسب استقلال بیش از پیش بکار می‌بندند، امروز که سیاست تشنج‌زدایی و نیروی عظیم صلح هر روز بیشتر موفق می‌شود بر خوی تجاوزگرانه امپریالیسم مہارزند و صدور ضدانقلاب را با دشواری بیشتر مواجه سازد، امروز که اقتصاد رشد یافته سوسیالیسم قادر گشته است تمامی نیازهای رشد کشورهای نواستقلال را برآورد و آنان را از هرگونه نیاز به امپریالیسم برای تأمین شرایط رشد اقتصادی بی‌نیاز سازد، خوش‌بینی کمونیست‌ها کاهش یافته و بیرنگ شده‌است. راست این است که فقط یاس جانگاہ خردم‌پورزوایی می‌تواند محرک این فکر باشد که خوش‌بینی کمونیست‌ها نسبت به امکان پیشرفت جوامع نواستقلال به رهبری دمکرات‌های انقلابی در مسیر غیرسرمایه‌داری روز به روز ضعیفتر و

۱- مسایل جنبش‌های رهایی بخش ملی، ... (نوشته گروه توطئه‌گرکشتگر- هلیل‌رودی)، ص ۲۷۰.

بیرنگتر شده است. درست برخلاف "حرفهای پوچ" همه مائوئیست‌ها، که امروز به مقتضای زمان به لباس‌های دیگری درمی‌آیند. تحول جهان و توان و اعتبار و پیروزی‌های روزافزون سوسیالیسم، که به عینه شاهد آن هستیم، و ضعف و بی‌اعتباری و شکست‌های روزافزون امپریالیسم و سرمایه‌داری، که بازهم به عینه شاهد آن هستیم و دهها نمونه عینی، واقعی و روبه‌گسترش از کوشش‌های دمکرات‌های انقلابی برای پیشرفت در مسیر غیرسرمایه‌داری، روز به روز ما را نسبت به امکان پیشرفت بیشتر و بازهم وسیعتر در مسیر غیرسرمایه‌داری و روی آوردن توده‌های وسیعتری از خلقهای تحت ستم را در این مسیر افزایش داده است.







ULB Halle

3

008 921 873



21

WA

1775

از انتشارات :

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)



جنبش های رهائی بخش ملی
در عصر ما
و

مسئله

